مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

نوجوانان و آموزه های اخلاقی

در سیره امام حسین (ع)

حمزه کریم خانی

بسم الله الرحمن الرحیم

نوجوانان و آموزه های اخلاقی در سیره امام حسین علیه السلام

نویسنده:

حمزه کریم خانی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نوجوانان و آموزه های اخلاقی در سیره امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : کریم خانی، حمزه

عنوان و نام پدیدآور : نوجوانان و آموزه های اخلاقی در سیره امام حسین علیه السلام/حمزه کریم خانی ؛ [تهیه کننده] مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر : قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۹۳ ص.

فروست : مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۷۰۴

شابک : ۵۰۰۰ ریال :۹۶۴-۷۸۰۸-۴۱-۰

یادداشت : کتابنامه: ص. ۹۱ - ۹۳.

موضوع : حسین بن علی(ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق. -- خلق و خو.

موضوع : برادری -- جنبه های مذهبی -- اسلام .

موضوع : اخلاق اسلامی .

موضوع : وحدت اسلامی .

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران . مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۴۱/۴/ک۳۱۴ن۴۱۳۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۴۱۴۱۸

ص:۱

اشاره

دیباچه

دیباچه

سلام بر صبر، سـلام بر خون، سـلام بر زیبایی، سـلام بر عشق مقدس و سلام بر امام حسین علیه السلام که در روز تیغ و تسلیم، زیباترین جلوه های هستی را آفرید. همو که در ضـیافت سـی و سه هزار شمشـیر آخته به مهمانی تشـنگی، محاصـره و شـهادت آمد تا هم چون خورشید بر صحیفه تاریخ بتابد و ضربان قلب زمان با نام و یاد او گرمی و حیات بگیرد.

و اینـک کیست که او را نشـناسد و در برابر بزرگ مردیش خود را ناچیز نبینـد؟ کـدام جوانمردی است که وام دار مردانگیش نباشـد؟ کـدامین دل است که از شوق نامش در سـینه نتپد؟ کدامین دست است که از مظلومیتش بر سـر و سـینه نکوبد و کدام چشم است که با شنیدن نامش بارانی نشود؟!

امام حسـین علیه السلام ! ای ساحل نجات و ای درّ گران بهای دریای کرامت و ایثار، از ژرفای وجودمان شهادت می دهیم که نمـاز را به پاداشتی، زکات دادی، در راه خـدا، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد کردی، با حکمت و موعظه مردم را به راه مستقیم فرا خواندی، خالصانه پروردگار خویش را پرستیدی و رسالت الهی را به جا آورده و مصلحت بندگان را عرضه داشتی و سـرانجام عنقاوار آسمان عشق را پیمودی، ملک و ملکوت را درنوردیدی و به ضیافت رب الارباب بار یافتی و ندای «یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» را به گوش جان شنیدی و آموزه های انسان ساز را ارمغانمان ساختی.

آری، حیات امام حسـین علیه السلام مجموعه ای از الگوهای ارزشمند در فضایل عقیدتی، عبادی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی است. امام حسین علیه السلام، اسلام

مجسم است که کمال بنـدگی و عرفان و تسـلیم محض و اطاعت از احکام الهی و همه فضایل اخلاقی را در خود جمع کرده و درس دوری از دنیـا، کسب فضایـل اخلاقی و تهـذیب نفس، خلوص و هزاران درس دیگر را به ما آموخته است که به فرموده رهبر معظم انقلاب: «درس های عاشورا را باید خوب فهمید وبه یکایک آن عمل کرد».

جنـاب آقای حمزه کریم خانی تلاش کرده است تا درس ها و آموزه های اخلاقی عاشورا را با زبانی ساده، تحفه راه همه افراد جامعه به ویژه نوجوانان ارجمندی سازد که به دنبال بازیابی الگوهای مطلوب هستند.

با امید به بهره گیری از این مجموعه، سالی سبز و نیکو برای همکاران ارجمند از خداوند منّان آرزومندیم.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهشی مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پیش گفتار

پیش گفتار

أَنْتُمُ الصِّراطُ الأَقْوَمُ وَ شُهَداءُ دارِ الْفَناءِ وَ شُفَعآءُ دارِ البَقآءِ وَ الرَّحْمَهُ المَوْصُولَهُ.

اهـل بیت عصـمت و طهـارت؛ مظهر کامل اسـماء الهی، آیینه تمام نمای جمال و جلال حق و راهنمایان بشـر به سوی فضایل و ارزش های متعالی انسانی و الهی هسـتند. این خاندان برگزیده از هر گونه ناپاکی به دورند و چشمه های جوشان معارف الهی و ابرهای رحمت و محبت خداوند بر مؤمنان به شمار می آیند.

آشنایی با جنبه های گوناگون شخصیت و زندگی این رهبران الهی، بهترین توشه سالکان راه حقیقت و پاکبازان طریق سعادت و کمـال است. بنـابراین، هر کس که در جست و جوی ارزش هـایی هم چون راستی، درستی، اخلاـص، ایثار و هـدایت است، چـاره ای جز زانـو زدن در پیشـگاه این فرزانگـان پـاک و خزانه داران علم الهی نـدارد. آری، داسـتان زنـدگی پیـامبران و ائمه معصومین علیهم السـلام داستان انسان های پاک نهاد و خودباخته و به کمال رسیده ای است که راه هموار و مستقیم رسیدن به چشـمه حقیقت را به هر پوینـده ای، نشـان می دهـد و زنـدگی بـدون ارتباط با برنامه های سازنـده آنان، چیزی جز گمراهی و تاریکی نیست.

باید گفت کسانی که با برنامه های پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام ارتباط داشته و در مسیر آنان حرکت کرده اند، از کامل ترین و مفیدترین انسان های زمان خویش بوده اند. به همین دلیل، در قرآن کریم به الگوهای جاودانه و اسوه های سازنده، توجه شده و ویژگی های رفتاری آنان در آیات گوناگون مورد بحث قرار گرفته است. بی تردید، سیره معصومین علیهم السلام برای ما منبع عظیم الهام و شناخت است که وظیفه داریم آن را الگو و اسوه زندگی فردی و اجتماعی خود قرار دهیم؛ زیرا آنان، انسان های کاملی بودند که در پرتو عبادت و عبودیت خداوند به مراتب تصورناپذیری نایل آمدند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ای به عثمان بن حُنَیْف، والی بصره نوشته است:

أَلا و إنَّ لِکُلِّ مَأْمُومٍ إماما، یَقْتَدِی بِهِ وَ یَسْتَضِیءُ بِنُورِ عِلْمِه. أَلاَ و اِنَّکُم لا تَقْدِرُونَ عَلی ذلِکَ وَ لکِنْ أَعِینُونی بِوَرَعٍ وَ إجْتِهادٍ وَ عِفَّهٍ وَ سَدَادٍ.(۱)

آگاه باش! هر پیرویی را امامی است که از او پیروی می کند و از نور دانش او روشنی می گیرد. بدانید شما توانایی ندارید که همانند من رفتار کنید، ولی با پرهیزکاری، تلاش، پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید.

مجموعه حاضر، به قطره ای از دریای بی کران حیات طیّبه حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام می پردازد؛ آن پیشوایی که زینت آسمان ها و زمین، چراغ هدایت و کشتی نجات است. امام حسین علیه السلام زمانی به امامت رسید که مکتب تربیتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام به انحراف

۱- نهج البلاغه نامه ۴۵، محمد دشتی، قم، انتشارات حضور، ۱۳۷۹، ص ۵۵۲.

کشانـده شـده و از دین اسـلام، جز نامی باقی نمانـده بود. رویـدادهای زندگی آن حضـرت و عملکرد و رفتارهای وی، اسـلام واقعی را به مسـلمانان عرضه داشت و بـا بر افراشـتن پرچم حمـاسه کربلاـ نیکوترین و والاـترین مکتب انسـانی و تربیـتی را که همـان مکتب نبوی و علوی است، پـایه گـذاری کرد. سـیره امـام حسـین علیه السـلام جلوه زیبـایی از آزادگی، کرامت، عزّت، شجـاعت، اسـتقامت، جوان مردی، اخلاـق و غیرت است که در آسـمان فضایل و ارزش ها نورافشانی می کنـد و در همه جنبه های فردی، خانوادگی و اجتماعی آموزنده است. اُمید آن داریم که پیروان مکتب حسـینی، با مطالعه دقیق آن، بیش از پیش با جنبه های شخصیتی مولایشان آشنا شوند و از این رهگذر، برای تعالی زندگی خود، توشه برگیرند.

بخش اوّل:اخلاق فردی در سیره امام حسین علیه السلام

اشاره

بخش اوّل:اخلاق فردی در سیره امام حسین علیه السلام

زیر فصل ها

یاری و هم دردی

نماز و قرآن

بی رغبتی به دنیا

جوان مردی

خوف از خدا

اخلاص

آراستگی اخلاقی

آراستگی اخلاقی

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکیّ و ذَکرَ اسمَ رَبِّه فَصَلّی. (اعلی: ۱۴ و ۱۵)

رستگار آن کس که خود را پاک گردانید و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد.

بر اساس بینش اسلامی، آفرینش انسان برای تزکیه نفس و رسیدن به کمال ماندگار است. سعادت حقیقی او، تقرب الهی است که در سایه بندگی خداوند متعال به دست می آید. کسی که نفس خود را با فضیلت های اخلاقی و بندگی خداوند پرورش دهد، می تواند دیگران را نیز با نور معرفت و ایمان، راهنمایی کند و به راه سعادت درآورد؟ در مقابل، آن که خود در طریق گمراهی است و بهره ای از حقیقت ندارد، چگونه از او انتظار دستگیری و هدایت می توان داشت؟

ذات نایافته از هستی بخش

کی تواند شود هستی بخش

امیر مؤمنان علی علیه السلام این حقیقت را در سخنی زیبا چنین بیان کرده

است:

مَن نَصَب نَفسه لِلنـاس إماما فَلْيَبـدَأْ بِتَعليم نَفسِهِ قَبلَ تعليم غَيرِهِ ولْيَكُن تَأْديبه بِسـيرَتِهِ قَبلَ تَأْديبه بِلِسانه و مُعَلِّمُ نَفسه و مُؤَدِّبُها أَحَقُّ بالْاِجلالِ مِن معلّم النّاس و مؤدِّبِهم.(۱)

هر که خود را پیشوای مردم سازد، باید پیش از تعلیم دیگران، به تعلیم خویشتن بپردازد و باید تربیت با رفتارش، پیش از تربیت با زبانش باشد. آن که خود را تعلیم و تربیت کند، برای تعظیم شایسته تر است از آن که دیگری را تعلیم دهد و تربیت کند.

پیامبران الهی، پیشوایان معصوم و بزرگان دین، پیش از رسالت و هـدایت با دوری از رذیلت ها و کسب فضـیلت های اخلاقی، نفس خویش را آراسـته و به بالاترین قله های کمال دست یافته بودنـد. این آراسـتگی و نورانیت از آنان، مشـعل های فروزانی ساخته است که مردم در پرتو آن، در راه سعادت گام می نهند و به سوی کمال رهنمون می شوند.

در این میـان، چگـونگی تزکیه نفس و آراسـتگی روح و روان اهمیت دارد که قرآن کریم، راه هـای دست یـابی به این مهم را استدلال عقلی، پند و اندرز، جدال احسن(۲) و ارایه الگوهای مناسب(۳) دانسته است.

به جرأت می توان گفت یکی از بهترین و کوتـاه ترین روش های تربیت، معرفی اسوه و تربیت عملی است. هر چه الگوی ارایه شـده از کمال بیشتر و جاذبه فراگیرتری بهره منـد باشـد، این روش، کارآیی بیشتری خواهـد داشت؛ زیرا انسان به فطرت خود، الگوپذیر است. گفتنی است الگوهای پاک و

۱- نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

۲- نحل، ۱۲۵.

۳- احزاب، ۲۱؛ ممتحنه، ۴ و ۶.

بافضیلت نیز انگیزه و گرایش به پاکی و آراستگی به نیکی ها را در افراد جامعه می پرورانند. بدین سبب، افراد پاک سرشتی که نفس خود را با آلودگی های اخلاقی دفن نکرده بودند، با دیدن رفتار پیامبران و امامان معصوم، به حقانیت راه آنان ایمان می آوردند و در راه سعادت گام می نهادند.

از این رو، ما نیز در این بخش، به بیان آموزه های اخلاقی امام حسین علیه السلام و معرفی الگوی کامل انسانیت در زندگی فردی و در بخش های آینده، به معرفی این آموزه ها در زندگی خانوادگی و اجتماعی می پردازیم.

بردباری

بردباری

عِصام بن مُصْطَلَق می گوید: «هنگامی که وارد شهر مدینه شدم و شکوه و بزرگواری امام حسین علیه السلام را دیدم، رشک من برانگیخته شد و کینه ای که از وی در دل داشتم، تازه گشت. از وی پرسیدم: تو پسر ابوتراب هستی؟! امام حسین علیه السلام گفت: آری. من نیز به وی و پدرش دشنام دادم و هر آن چه می دانستم گفتم.

امام حسین علیه السلام با نگاهی برخاسته از مهر و عطوفت، چند لحظه به چهره ام خیره شد، سپس گفت: آسوده باش. از خدا برای تو و خودم آمرزش می طلبم. اگر از ما یاری بخواهی، یاری ات می کنیم و اگر مهمان نوازی خواهی، مهمان دارت می شویم و اگر هدایت و راهنمایی بخواهی، تو را راهنمایی می کنیم.

من که بسیار پشیمان و سرافکنده شده بودم، سر به زیر انداختم و هیچ

سخنی نگفتم. امام حسین علیه السلام دوباره گفت: بر تو سرزنشی نیست. امروز خدا تو را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است. آیا تو از اهل شام هستی؟ گفتم: آری. گفت: تبلیغات سوء، شما را چنین کرده است؛ گناه از دیگری است. حال اگر حاجتی داری، بگو. خواهی دید که به بهترین صورت، روا خواهدشد. عِصام می گوید: زمین پهناور با همه وسعتش بر من تنگ شده بود و آرزو می کردم که زمین دهان بازکند و مرا فروبرد. آن گاه با شرمندگی فراوان، محضرش را ترک کردم و از آن پس در روی زمین، کسی نزد من از حسین و پدرش علیه السلام محبوب تر نبود.(۱)

آری، حسین کسی است که دل های سخت و سیاه دشمنان را چنین لطیف و نورانی می سازد و با حلم و بردباری، انسان ها را هدایت می کند. به راستی که حسین، آموزگار بشریت است و باید همگان در مکتب او چگونه بودن و چگونه زیستن را فرا بگیرند.

گذشت

گذشت

روزی یکی از غلامان امام حسین علیه السلام، عملی را مرتکب شد که سزاوار کیفر بود. حضرت دستور داد وی را تنبیه کنند. غلام را گرفتند و آماده کیفر کردند. در این هنگام، غلام که با قرآن آشنایی داشت و عواطف پاک امام حسین علیه السلام را می دانست، بخشی از آیه ۱۳۴ سوره آل عمران را خواند: «وَ

۱- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۳۲.

الکاظِمِینَ الغَیْظَ؛ پرهیزکاران خشم خود را فرو می نشانند.» امام حسین علیه السلام فرمود: او را آزاد کنید. پس غلام قسمت دیگری از آن آیه را خواند: «و العافینَ عَنِ النّاس؛ از خطاکاران در می گذرند.» حضرت دوباره فرمود: از لغزش تو گذشتم و تو را بخشیدم. غلام قسمت آخر آیه را خواند: «و اللّه یُحِبّ المُحسِنین؛ خدا نیکوکاران را دوست دارد.» آن گاه امام، آن مظهر مهربانی پروردگار فرمود: برو، تو را درراه خدا آزاد کردم و بدان از این پس، حقوق و جیره ات دو برابر است.(۱)

این رأفت و رحمت از کسی است که زیر بار ذلّت نرفت و در برابر زورگویان فاسدی چون یزید تا پای جان مقاومت کرد. باری، تنها فردی چون امام حسین علیه السلام به این آسانی از لغزش ها می گذشت و خطاکاران را می بخشید و رفتارش همانند سیره رسول خدا و بر قرآن مجید منطبق بود. در روایتی از امام سجّاد علیه السلام آمده است: از پدرم امام حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: «اگر کسی ناسزایم گوید و در این گوش ــ با اشاره به گوش راست خود ــ از من پوزش بخواهد، در گوش دیگر، عذرش را می پذیرم و او را عفو می کنم».(۲)

فروتنی

فروتنی

روایت شده است: «امام حسین علیه السلام از مسیری می گذشت که چند فقیر، پلاسی بر زمین افکنده بودند و تکه های خشک نان را می خوردند. آنان با

۱- بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ ق، چ ۳، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

۲- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، پژوهشکده باقرالعلوم، نشر معروف، ۱۳۷۸، چ ۲، ص ۶۹۲.

دیـدن حضـرت گفتنـد: یابن رسول اللّه ! بفرماییـد شـما هم از غـذای ما میل کنید. امام نه تنها به آنان بی اعتنایی نکرد، بلکه با کمـال فروتنی در کنـار آنـان نشـست و چنـد لقمه ای با آنان هم غـذا شـد. سـپس این آیه شـریفه را قرائت فرمود: «اِنَّه لا یُحِبُّ المُسْتَکْبِرین؛ همانا خداوند، مستکبران را دوست ندارد.» (نحل: ۲۳) آن گـاه به آنان ها فرمود: من دعوت شـما را قبول کردم، اکنون بر شماست که دعوت مرا پذیرا باشید و به خانه من بیایید.

فقیران با خوشـحالی، دعوت امام را پذیرفتند و همراه ایشان به خانه امام رفتند. حضـرت به خدمتکار خویش دسـتور داد که هر آن چه از غذا در خانه دارد برای این میهمانان فراهم آورد و به شایستگی از آنان پذیرایی کند».(۱)

هم چنین گفته اند: «روزی میان امام حسین علیه السلام و برادرش محمد حنفیه، سخنی رد و بدل شد که پس از آن به ناراحتی از یکـدیگر جـدا شدند. پس از مدّتی، محمد حنفیه در نامه ای به آن حضـرت نوشت: «ای برادر! پدر من و تو هر دو علی علیه السـلام است، ولی مادر تو فاطمه، دختر رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم است که اگر مادر من پادشاه تمام زمین نیز بود، به مـادر تو نمی رسـید. چون نـامه مرا بخوانی، به نزد من بیـا و مرا خشـنود گردان که تو به فضل و احسان، از من سـزاوارتری». هنگـامی که نـامه محمـد به امـام حسـین علیه السـلام رسـید و حضـرت، نـامه او را خوانـد، بی درنگ به خانه وی رفت و به او مهربانی و عطوفت نشان داد. بدین ترتیب ناراحتی میان ایشان برطرف گردید.(۲)

۱- تاریخ چهارده معصوم علیه السلام، علامه محمدباقرمجلسی، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۵۰۱.

۲- تاریخ چهارده معصوم علیه السلام، علامه محمدباقرمجلسی، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۵۰۳.

شجاعت

اشاره

شجاعت

امام حسـین علیه السـلام روز جمعه وارد مسجد شد. معاویه بالای منبر بود و خطبه می خواند. حاضران چون متوجه حضور امام حسـین علیه السلام شدند، از معاویه خواستند امام حسین علیه السلام نیز به منبر رود و خطبه ای بخواند. معاویه در برابر خواسته مردم تسـلیم شد و از منبر پایین آمد. امام حسـین علیه السـلام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند و درود و سـلام بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «از پدرم و او از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است: جبرئیل به من خبر داد که زیر سـاق عرش نوشـته است: «لاـ اله الاـ اللّه، محمـد رسول اللّه .» از دوست داران آل محمـد هر کس به این معنی اقرار داشـته باشد، روز قیامت وارد بهشت می شود.» معاویه با تعجب پرسید: «دوستان آل محمد کیستند؟ امام حسین علیه السلام فرمود: «آنان که به پدرم دشنام نداده اند».(۱)

این شـهامت و شـجاعت امام حسـین علیه السلام در محیط شام و مسجد اموی دمشق بسیار اعجازآمیز بود؛ زیرا معاویه آن زمان به خطیبان دستور داده بود که بر بالای منبر، به علی علیه السلام دشنام دهند.

شجاعت امام حسین علیه السلام در کربلا

ابن ابی الحدیـد معتزلی می نویسـد: «کیست در شـجاعت هم چـون حسـین بن علی علیه السـلام ؛ همو که در میـدان پرحـادثه کربلا، انبوه مردم بر او هجوم آوردند.

۱- تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، عمادزاده، قم، انتشارات اُسوه، ۱۳۷۳، چ ۱، ج ۱، ص ۱۰۶.

در حالی که از برادران و اهل بیت و یاران خویش جدا شده بود، با شجاعت تمام، سپاه دشمن را درهم می شکست و تا زنده بود، تن به ذلّت نداد و دست بیعت به سمت یزیدیان دراز نکرد تا به شهادت رسید».(۱)

راوی می گوید: «به خدا سوگند! کسی جز امام حسین علیه السلام را ندیدم که دشمن او را احاطه کرده باشد و فرزندان و خویشان و اصحاب او را کشته باشند و او هم چنان محکم و قوی و استوار بماند. چون امام حسین علیه السلام بر دشمنان حمله می کرد، آنان هم چون گله گوسفند از سمت راست و چپ حضرتش پا به فرار می گذاشتند تا جان خود را از ضربه شمشیر امام حسین علیه السلام نجات دهند. در آن زمان، جنگ تن به تن در میان شجاعان عرب مرسوم بود و اهل کوفه، مردان جنگ و رزم بودند و در جنگ های ایران و شام و خوارج شرکت کرده بودند. با این حال، از رو به رو شدن با حسین، هراس داشتند و حتی درصورت جنگ گروهی، تاب نمی آوردند و از مقابل آن حضرت فرار می کردند».

شجاعت امام حسین علیه السلام در مدینه

روزگاری که ولید بن عُقْبه، فرماندار مدینه بود، درباره یکی از باغ های امام حسین علیه السلام میان او و امام منازعه ای پیش آمد. امام حسین علیه السلام هر چه دلیل می آورد و احتجاج می کرد، ولید نمی پذیرفت و حرف خود را می زد.

۱- شخصیت حسین بن علی علیه السلام قبل از عاشورا، محمدباقر مدرس بستان آبادی، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۹.

امام از جای برخاست و دستار ولید را از سرش باز کرد و آن را به گردن او پیچید. مروان بن حکم که در این صحنه حاضر بود، چون شجاعت بی نظیر امام حسین علیه السلام را دید از ترس عقب نشست و از این که کسی چنین جرأتی بر والی داشته باشد، در حیرت ماند. ولید که در برابر مروان قیافه حلم و خویشتن داری به خود گرفته بود، به این حقیقت اعتراف کرد که ملک، متعلق به حسین بوده و حق به جانب او است. امام حسین علیه السلام چون این سخن را شنید، همان باغ را به ولید بخشید و مجلس را ترک کرد.(۱)

بخشش

اشاره

بخشش

عرب بیابانی به مدینه وارد شد و از سخی ترین مرد این شهر پرسش کرد. همگی امام حسین علیه السلام را به او معرفی کردند. مرد فقیر به جست و جوی امام حسین علیه السلام پرداخت و سرانجام او را در مسجد سرگرم نماز یافت. مرد فقیر عرض حاجت کرد و گفت: «ناامید نمی شود آن کس که به تو امید داشته باشد». چون نماز امام به پایان رسید، برخاست و همراه فقیر به خانه رفت. سپس آن چه را در خانه داشت ــ که افزون بر چهار هزار دینار بود ــ در پارچه ای پیچید، به مرد فقیر داد و از کم بودن عطایش پوزش خواست. مرد عرب نگاهی به سکّه ها کرد و حیرت زده شد. شاید با خود می گفت:

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

عجبا! این چه شخصیتی است که این همه به من بخشیده است و چنین عذرخواهی می کند؛ در حالی که نمی دانست کسی که اکنون در خانه اوست، در دامان علی و فاطمه علیه السلام ؛ آن اُسوه های بذل و بخشش پرورش یافته است. خانواده ای که افطاری خویش را به مسکین و یتیم و اسیر داده و از جانب خداوند به بزرگی یاد شده اند: «وَ یُطْعِمُونَ الطّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکینا و یَتیما و اسیرا.»(۱) (انسان: ۱۸) آن گاه مرد فقیر به شدّت گریست و گفت: چگونه این جوان مردی در زیر خاک پنهان شود؟(۲)

بخشش امام حسین علیه السلام به کنیز

انس بن مالک می گوید: «نزد امام حسین علیه السلام بودم. کنیزکی خدمتش آمد و یک دسته گل به آن حضرت هدیه کرد. حضرت دسته گل را گرفت و لبخندی زد و فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. من از این کار امام تعجب کردم و گفتم: یا بن رسولِ اللّه ! یک دسته گل آن قدر ارزش ندارد که به خاطر آن، این کنیز را آزاد کنید. حضرت فرمود: خداوند ما را این چنین تربیت کرده است که «هرگاه به شما درود گفته شد، در پاسخ آن درود بهتری بگویید یا مثل همان را پاسخ بدهید».(۳) پس من در پاسخ تعارف او، بهترین هدیه را که آزادی او بود، برایش عطا کردم.(۴)

۱- و به [پاس] دوستی خدا، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۳۱.

۳- نساء، ۸۶.

۴- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

پاکیزگی

پاکیزگی

پاکیزگی یکی از نکات مهم در زندگی امام حسین علیه السلام است که جنبه های گوناگون آن در سیره امام به چشم می خورد. علاقه آن حضرت به عطر و بوی خوش، نشان دهنده اهمیّت این موضوع نزد امام حسین علیه السلام است. ایشان حتی اهمیت دادن به این مسأله را به دیگران نیز سفارش می کرد و از عطرهایی که از مناطق گوناگون برایش هدیه می آوردند، به دیگران می بخشید. امام در همه جا و به همه کس، مشک و عطر می بخشید و حتی در سفر کربلا- نیز عطریات به همراه داشت.(۱) گفته اند:

در شب عاشورا، پس از آن که یاران امام حسین علیه السلام از فرات به جانب خیمه های امام آمدند، حضرت به یاران خویش فرمود: «هر چه می خواهید آب بنوشید که آخرین روز شماست و از این آب، وضو بگیرید و غسل کنید و لباس هایتان را بشویید که همین لباس ها، کفن های شماست». سپس خیمه ای برپا کردند و مشک و عطر فراوان در ظرف بزرگی ریختند و همه یاران به پاکیزگی و خوشبو کردن خود پرداختند.(۲)

۱- تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۴.

مناجات

اشاره

مناجات

یکی از شب ها، امام حسین علیه السلام به همراه انس بن مالك در مسیری می رفتند تا این که به قبر خدیجه کبری علیهاالسلام رسیدند. در این هنگام، حضرت گریستن را آغاز کرد و به انس فرمود: «ای انس! تو می توانی بروی، من دوست دارم تنها باشم».

انس می گوید: «من خودم را از آن حضرت پنهان کردم. دیدم آن جناب به نماز پرداخت و نمازش بسیار طولانی گردید. در این حال شنیدم که با مولای خویش، این چنین زیبا مناجات می کرد: خدایا! پروردگارا! تو مولای من هستی، رحمت کن بر این بنده حقیر که پناهش تو هستی. ای خدای متعال! تو تکیه گاه منی، خوشا به حال کسی که مولایش تو باشی.

خوشا به حال کسی که از گذشته هایش پشیمان و نادم باشد و شکایت ناملایماتش را پیش تو آورد. چنین بنده ای، غم و اندوهی بیش از محبت مولایش ندارد. چون وقتی از غم و اندوه شکایت کند، مولایش او را اجابت می کند و لبیک می گوید. هرگاه گرفتار، در شب تاریك دست به دعا بردارد و تضرّع کند، تو او را گرامی می داری و به لطف و کرم خویش نزدیك می کنی».(۱)

مناجات امام حسین علیه السلام در عرفات

بشر و بشیر، پسران غالب اسدی می گویند: «عصر روز عرفه، در صحرای

۱- الخصائص الحسینیه، شیخ جعفر شوشتری، قم، انتشارات دارالکتاب، ۱۳۷۵، چ ۳، ص ۱۴۴.

عرفات خدمت امام حسین علیه السلام بودیم. حسین به همراه گروهی از اهل بیت و فرزندانش و شیعیان از خیمه ها بیرون آمدند و در نهایت خشوع و خضوع در سمت چپ کوه ایستادند. حسین رو به سوی کعبه، دست هایش را برابر صورت برداشت و مانند مسکینی که غذا بخواهد، این دعا را خواند: «أَلحَمْدُلِلّهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ ...».(۱) در هنگام دعا، اشک از دیدگانش جاری بود. دعا را خواند تا به این جمله رسید: « ... وَ أَدْرَءْ عَنّی شَرَّ فَسَقَهِ الجِنِّ وَ الإِنْسِ». سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و با صدای بلند فرمود: «یا اَسْمَعَ السّامِعینَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ یا رَبِّ.» و مکرر می فرمود: «یا ربِّ» و کسانی که پیرامون حضرت بودند، با ایشان هم صدا شدند در حالی که اشک بر گونه هایشان می ریخت. بدین حالت مدتی گذشت تا این که آفتاب غروب کرد و حضرت به همراه اهل بیت و اصحابش به جانب مشعر الحرام روانه شدند».(۲)

یاد خدا

یاد خدا

یاد و ذکر خدا در سراسر گفتار و رفتار و حالات امام حسین علیه السلام و یاران او دیده می شود. سیدالشهدا علیه السلام همواره حتی در بحرانی ترین پیشامدهای زندگی به ویژه در کربلا، به یاد خدا و مناجات با او مشغول

۱- مفاتیح الجنان دعای عرفه.

۲- پرتویی از عظمت امام حسین علیه السلام، لطف اللّه صافی گلپایگانی، قم، انتشارات حضرت معصومه علیهاالسلام، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶.

بود. در صبح عاشورا وقتی سپاه امام در برابر سپاه عمرسعد قرار گرفت و دو لشکر حق و باطل و نور و ظلمت در برابر هم صف آرایی کردند، چشم امام حسین علیه السلام به انبوه لشکر دشمن افتاد که همگی نیزه ها و شمشیرهایشان را برای کشتن او و فرزندان و یارانش تیز کرده بودند. حسین دست های خود را به سوی آسمان برداشت و با معبود خویش چنین مناجات کرد: «پروردگارا! تو در هر غم و اندوهی، پناهگاه من هستی و در هر پیشامد ناگواری، مایه امید منی و در هر مشکل و حادثه ای که برایم پیش آید، تو امید و اعتماد من هستی. آن گاه که رنج و غم های کمرشکن بر من وارد و دل ها در برابرش آب می شود و راه هر گونه چاره اندیشی، مسدود می گردد، تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران بی زاری و قطع امید کرده ام و تنها تو بوده ای که به کمک من رسیده و غم و اندوه و مصیبت مرا زدوده ای و از اندوه و غصه نجاتم بخشیده ای. خدایا! تو ولیّ هر نعمت و صاحب هر حسنه ای و تو مقصد و مقصودی».(۱)

شکیبایی

شکیبایی

امام حسین علیه السلام الگوی صبر و استقامت در همه زمان هاست و باید انسان ها در هر شرایطی و در برابر هر گونه حوادث و مصیبت ها و مشکلات با پیروی از این امام بزرگ، جز استقامت و پیروزی به چیز دیگر

۱- فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۴۶۴.

نیاندیشند؛ زیرا امام حسین علیه السلام از همان آغاز کودکی تمام مصایب پدرش را به چشم خویش دید و صبر کرد. او جنگ های جمل، صفین و نهروان، شهادت مظلومانه پدر خود؛ علی علیه السلام فشارهای دستگاه حاکم به برادرش؛ امام حسن علیه السلام، صلح اجباری، عمل نکردن معاویه به آن پیمان و جنایاتی را که در مدّت ۲۰ سال نسبت به دوستان و شیعیان علی علیه السلام انجام داد، دیده و استقامت ورزیده بود. پس از معاویه نیز شخصیتی پست تر از او مانند یزید را می دید که بر جایگاه خلیفه مسلمانان نشسته است و آن همه ظلم و جنایت و فساد روا می دارد. به همین دلیل، هنگامی که مسأله بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام مطرح شد، او برای حفظ آزادگی و عزّت و شرف خود، با یزید دست بیعت نداد و بدین گونه حادثه عظیم عاشورا پیش آمد که در این جا نیز صبر حسین بر مصایب، بسیار آموزنده است.

در روز عاشورا، سپاه سی هزار نفری دشمنانی که قساوت، جاهلیّت و پستی سراسر وجود آنان را تسخیر کرده بود، در برابر ۷۲ تن سپاه امام که همگی نور و ایمان بودند، صف کشیدند. هرگاه امام حسین علیه السلام، آن پیشوای مهربان می خواست آنان را موعظه و هدایت کند تا شاید پند گیرند و دست از ظلم و جنایتشان بردارند، او را با تیر و شمشیر و نیزه و سنگ پاسخ می گفتند.

آری، با وجود این که پیر و جوان، دوست و فرزند و کودک و طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام، ناجوانمردانه در برابر چشمان وی به شهادت رسیدند، ولی نه تنها از صبر و استقامت والای امام حسین علیه السلام ذره ای کم نشد، بلکه هر چه به زمان شهادت نزدیک تر می شد، چهره ای شاداب تر

می یـافت. به همین دلیـل، هنگـام افتادن پیکر نیمه جانش بر زمین فرمود: «صَبْرا عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ لا اِلهَ سِواکَ ... صَبْرا عَلی حُکْمِکَ یا غیاثَ مَنْ لا غِیاثَ لَهُ.»(۱) و این صبر حسین بود.

عزّت نفس

عزّت نفس

در فردا روز دیـدار والی مـدینه بـا امـام حسـین علیه السـلام جهت بیعت گرفتن برای یزیـد، حسـین به مروان بن حکم برخورد. مروان به وی گفت: «یا اباعبداللّه ! من به شما نصیحتی دارم، از سخن من پیروی کنید». امام فرمود: «نصیحت تو چیست. بگو تا بشـنوم؟» مروان گفت: «من تو را به بیعت یزید فرا می خوانم تا برای دین و دنیای تو خیر باشد». حسـین با استواری تمام فرمود: «انّا لِلّه و اِنّا اِلیهِ راجِعُون». اینک بایـد فاتحه اسـلام را خوانـد که مسـلمانان، به خلیفه ای ماننـد یزیـد گرفتار شده اند.» سـپس با حـالت خشم و نـاراحتی به مروان گفت: «وای بر تو، مرا به بیعت یزیـد می خوانی؟ او مردی فـاسق است. همانـا سـخن به افراط گفـتی. ای گمراه بزرگ! من تو را به جرم ناسزاگویی ملامت نمی کنم؛ زیرا تو آن ملعونی هسـتی که به زبـان پیـامبر، نفرین شده ای و این در حالی بود که تو در صـلب پدرت؛ حَکَم بن عاص قرار داشتی و کسـی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را نفرین کنـد، از او جز این توقعی نیست. ای دشـمن خدا! به هوش باش که ما اهل بیت رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم هستیم؛ حق در

۱- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۵۷۲.

خانواده ماست و زبان ما به حق و حقیقت گشوده می شود. من از رسول خدا شنیدم که فرمود: خلافت به آل سفیان و بر طُلَقا(۱) و فرزندان آنان حرام است».(۲)

در روز عاشورا هم به او گفته شد تسلیم حکم یزید باش و با او بیعت کن تا از جنگ با تو خودداری کنیم. حضرت فرمود: «نه، به خدا سوگند! من، خود را با دست خویش ذلیل شما نخواهم کرد و دست بیعت به یزید نمی دهم و هم چون بردگان فرار نمی کنم و مردن با عزّت، بهتر از مرگ با ذلت است.(۳)

به درستی که من در چنین محیط ذلّت باری، مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم.(۴)»

در میدان نبرد نیز می سرود: «ألمَوْتُ أَوُلی مِنْ رُکوبِ الْعارِ وَ الْعارُ أَوْلی مِنْ دُخولِ النّارِ؛ مرگ بهتر از پذیرش ننگ و عار است و پذیرفتن ننگ و عار، بهتر از پذیرش آتش دوزخ است»(۵).

۱- طلقا، آن دسته از افرادی را گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز فتح مکه، آنان را آزاد کرد مانند: ابوسفیان و معاویه.

۲- شخصیت امام حسین علیه السلام، قبل از عاشورا، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

۴- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

۵- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

اطمینان و آرامش قلب

اطمینان و آرامش قلب

امام باقر علیه السلام می فرماید: «روز عاشورا هنگامی که خطر دشمن بیشتر می شد، اصحاب امام حسین علیه السلام به چهره آن حضرت نگاه می کردند و می دیدند صورت آن بزرگوار می درخشد و دلش آرام است. امام که از اسرار درونی اصحاب آگاه شد، به آنان فرمود: ای رادمردان! نگران نباشید که با مرگ افتخارآمیز، از همه نگرانی ها نجات می یابید و به نعمت جاودانه و بهشت برین رو می آورید».(۱)

هلال بن نافع می گوید: «من از حسین تعجب می کنم که هر چه به وقت شهادتش نزدیک تر و کار بر او سخت تر می شد، چهره اش برافروخته می گردید؛ مانند انسانی که به وصل نزدیک تر می شود. حتی هنگامی که در قتل گاه، آخرین نفس ها را می کشید، روشنی چهره اش چنان مرا مجذوب خود کرد که کشته شدن او را فراموش کردم».(۲)

همه این فرازها، نشان دهنده معرفت و عشق والای حسین به پروردگار خویش است؛ زیرا او آن سوی جهان مادّی را می بیند و سختی ها و رنج های این جهان مادی و محدود برای او ارزشی ندارد. شاگردان مکتب حسین، مانند بُرَیْر و عبدالرحمن نیز چنین بودند که در آستانه مرگ و شهادت، شادی می کردند و دلیل آن را فرا رسیدن لحظه دیدار پروردگار اعلام می داشتند.(۳)

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

۲- زندگانی امام حسین علیه السلام، سیدمحمد صحفی، قم، انتشارات اهل بیت، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۴۳.

۳- سیمای امام حسین علیه السلام، علی اکبر بابازاده، قم، انتشارات دانش و ادب، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۵.

سپاس گزاری

سپاس گزاری

امام حسین علیه السلام در عصر عاشورا پس از کارزاری سخت، با بدنی غرق به خون، گام در مسلخ عشق و سر بر تیغ دشمنان گـذارد و بـا صـلابت و مردانگی و به دور از ذلّت و خواری، آماده پرواز به سوی پروردگار خویش شـد. او در آن هنگام، لب هـای خونین خویش را به آرامی تکان می دهـد و چنین زمزمه می کنـد: «بارالها! منزلت بسـی فرازمنـد، جبروت بسـی بلنـد و قدرتت از هر نیرویی بالاتر است. از هر آن چه آفریدی، بی نیازی و به بندگانت، از هر کسی نزدیک تر هستی ...

پروردگـارا! در برابر قضا و قـدر تو، شـکیبا هسـتم. ای آن که هیـچ معبودی جز تو نیست و ای فریادرس دادخواهان که جز تو، صاحب اختیاری ندارم. بر حکم و تقدیرت صابرم، ای دادرس بی پناهان! ای پیوسته بی پایان!»(۱)

امام در این لحظات نیز شـکر و سـپاس خدا و یاد او را فراموش نمی کند و با وجود بلا و مصیبت بزرگی که به او و اهل بیت و یـارانش رسـیده است، چنین محکم و اسـتوار به قضـا و قـدر الهی گردن می نهـد و به زیبـایی، پروردگـارش را حمـد و ثنا می گوید.

۱- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۵۷۱.

گذشتن از همه چیز در راه خدا

اشاره

گذشتن از همه چیز در راه خدا

روز عاشورا، اصحاب همگی به شهادت رسیده بودند و اکنون نوبت بنی هاشم بود که در راه حسین جان فشانی کنند. علی اکبر علیه السلام، جوان رعنای امام حسین علیه السلام، اولین کسی بود که آماده نبرد می شد. او جوانی دلاور و پرشور و جنگ جویی بی همانند بود. سیمایی ملکوتی داشت و ایمانی بس والا. نزد پدر آمد تا از او اذن نبرد بگیرد. نگاه امام حسین علیه السلام به علی دوخته شد و اشک در چشمانش حلقه زد؛ زیرا می دید اگر علی اکبر علیه السلام جوان به میدان رود، تا لحظه ای دیگر زیر سمّ اسبان دشمن خواهد بود و این شبیه پیامبر هم چون گل در چنگ توفان، خزان زده و پرپر می شود. با این حال، حسین، قرآن ناطق است و همه کردار و گفتارش بر کلام وحی استوار شده است که می گوید: « مؤمن هنگام ضرورت و نیاز باید خدا و پیامبر و جهاد در راه خدا را بر خانه، کار، قوم، زن، فرزند، پدر، برادر و خانواده خود برتری دهد و به سوی جهاد بشتابد.»(۱)

آری، این الهام و بنیاد فکری است که موجب می شود امام هر چه دارد حتی عزیزترین کس خود را در راه هدف مقدس خویش فدا کند و به همه مصیبت ها و سختی ها تن در دهد.

امام حسین علیه السلام، بی درنگ، به فرزندش اجازه رفتن به میدان داد که این در مورد کمتر کسی از اصحاب و بنی هاشم، رُخ داد. علی سوار بر اسب شد و آهنگ میدان کرد و پدر با حسرتی دردناک آمیخته با شوقی

۱- توبه، ۲۴.

وصف ناپذیر از تماشای قد و بالای فرزندش، او را بدرقه کرد. آن گاه حسین سر به جانب آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! شاهد باش که شبیه ترین کس به پیامبرت؛ در چهره و گفتار و منطق را به سوی این مردم کوردل فرستادم. خدایا! جمع اینان را که مرا به سوی خود دعوت کردند سپس به روی ما شمشیر کشیدند، پراکنده ساز و برکاتت را از اینان بگیر».

علی اکبر در صحنه نبرد، با سلحشوری و قدرتی شگرف جنگید و گروهی از دشمنان را به خاک افکند، ولی نبرد در شراره سوزان آفتاب کربلا، او را به شدّت تشنه و خسته کرد.

به همین دلیل، برای نوشیدن جرعه ای آب به خیمه گاه برگشت تا بیش تر و بهتر مبارزه و نبرد کند. او به سمت خیمه ها آمد، ولی آبی در خیمه نبود... علی دوباره با همان حال به رزم گاه شتافت و به پیکار پرداخت. سرانجام، دشمن که از این همه قدرت و شهامت او درمانده شده بود، از هر سو بر او یورش آورد و با ضربت های پی در پی، علی اکبر را از پای درآوردند و بر زمین افکندند.

گویی ستاره ای از آسمان فرود می آید و بر خاک می افتد. حال این حسین است که با شتاب به سوی جگر گوشه اش علی می دود و کنار پیکر فرزندش می نشیند. سر او را از روی خاک بر می دارد و به دامن می گیرد. چون دلش آرام نمی شود، صورتش را بر گونه های پسرش می گذارد. سپس رو به سوی آسمان بلند می کند و می فرماید: «خدایا! این قربانی را از ما، در

راه اسلام بپذیر».(۱) این صـدای رسای را همگان شـنیده اند و روحیه بزرگ او که از خودگذشتی در راه هدف سـرشار است، بشر را به حیرت فرو برده است.

عشق به علی علیه السلام

امام سـجاد علیه السـلام می فرمایـد: «روزی به مروان بن حَکَم برخورد کردم. او از نام من پرسـید: گفتم: علی بن الحسـین علیه السـلام هسـتم. پرسید: نـام برادرت چیسـت؟ گفتـم: علی بـن الحسـین. مروان از روی نـاراحتی گفت: علی، علی؟! پـدرت می خواهد همه فرزندانش را علی بنامد؟! هنگامی که نزد پدرم رفتم، دیدارم را با مروان، برای او بیان کردم. پدرم از سـخن مروان ناراحت شد و گفت: وای بر پسر زن کبود چشم (مروان)! اگر من، صد پسر داشتم، بدون استثنا دوست داشتم نام همه آن ها را علی بگذارم».(۲)

این شدت عشق و علاقه امام حسین علیه السلام به علی علیه السلام تنها دوست داشتن عادی و علاقه عاطفی پسر به پدر نیست، بلکه عشق و علاقه به مولا و رهبر شـیعیان است. نام علی، رمز شناسایی شیعیان در هر نقطه از این جهان پهناور است و با شنیدن این نام، همه خوبی ها و فضیلت ها، به یکباره در ذهن افراد تداعی می شود؛ زیرا علی؛ یعنی عصاره همه فضیلت ها،

۱- قصه کربلا، علی نظری منفرد، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲- داستان هایی از زندگانی امامان شیعه، محمدحسن حایری یزدی، انتشارات آستان قدسرضوی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۴۶.

زیبایی ها، کمال ها و پاکی ها.

صبر در برابر مصیبت

صبر در برابر مصیبت

عصر عاشورا، میدان نبرد از رزم آوران بنی هاشم و دیگر اصحاب باوفای حسین تهی گشته بود و حسین، قهرمان این میدان، یکّه و تنها در برابر سیاه ترین سپاه تاریخ، فریاد «هَلْ مِنْ ناصرِ یَنْصُرُنی» سر می داد تا طنین آن، انسانیّت و وجدان های خفته را بیدار کند: «آیا حق طلب و دادخواهی هست که به خدا روی آورد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دفاع کند؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا، به یاری ما بشتابد؟».

شگفتا از این سقوط و انحطاط بشریت که گویی مسخ شده اند! حقیقت را می بینند و ندایش را می شنوند، ولی جز سکوت پاسخی ندارند. آری، آن قدر بر دل هایشان، سیاهی نشسته است که نه می بینند و نه می شنوند.

هنگامی که امام در آخرین دعوتش، پاسخ منفی شنید، به خیمه گاه برگشت تا با اهل بیتش، وداع کند. همگان از خیمه ها بیرون دویدند و دور امام حلقه زدند و صدای شیون و گریه بلند کردند؛ زیرا این آخرین دیدارشان با خورشید بود.

امام، فرزند شیرخوارش را طلبید تا با او هم وداع کند. هنگامی که او را آوردند، حضرت جلو خیمه ها نشست و کودک خردسالش را که از شدت عطش در گرمای سوزان کربلا، بی تاب شده بود، به دامن گرفت. امام می خواست در این واپسین لحظه ها، از او بوسه برگیرد که ناگاه از سوی

سپاه دشـمن که روح یزیـدی و فرهنگ اموی بر آن سایه افکنـده بود و هیـچ انسانیّت و مردانگی در آنان یافت نمی شد، تیری زهرآلود پیش از پدر، گلوی نازک کودک را بوسه داد.

اللّه اکبر از این همه قساوت و جنایت. به راستی، امویان، سیاه ترین صـفحات تاریخ را به نام خود ثبت کردند و عقل و وجدان از این همه نـادانی آنـان حیران است. آخر این کـودک بـا چه کسـی سـر جنـگ دارد که این گونه در اوج بی رحمی، او را به شهـادت می رساننـد؟ امـام که هم چنـان فرزنـدش را در آغوش داشت، مشـتی از خون گلوی کودک خویش را برگرفت و به سمت آسـمان پاشـید و فرمود: «ای مهربان ترین مهربانان! آن چه این مصـیبت ها را بر من آسان می سازد، این است که تو می بینی».(۱)

یاری و هم دردی

یاری و هم دردی

محمدبن بشر خضرمی یکی از یاران امام حسین علیه السلام بود که در شب عاشورا به او خبر رسید پسرت در مرز ری به دست دشـمنان اسیر شـده است. محمد با شـنیدن این خبر گفت: «خودم و پسـرم را در راه خدا به حساب می آورم. دوست ندارم که پسـرم در تنگنـا باشـد و من پس از او بـاقی بمـانم.» هنگامی که امام حسـین علیه السـلام سـخن او را شـنید، گفت: «خـدا تو را رحمت کند، بیعتم را از تو برداشتم؛ آزاد هستی. اکنون برو برای آزادسازی فرزندت تلاش

۱- معالی السبطین، شیخ محمد مهدی حایری، بیروت، موسسه النعمان، ۱۴۱۲ ق، چ ۱، ج ۱، ص ۴۲۴.

کن.» محمدبن بشر، یار باوفا و دلاور امام حسین علیه السلام گفت: «درندگان مرا بدرند و زنده بخورند، اگر از شما جدا گردم و از شما که تنها در برابر این همه سپاه دشمن هستید، دور شوم.»

امام، آن مظهر مهربانی و فداکاری پس از آن که خودداری محمد را از رفتن برای آزاد کردن فرزندش دید، پنج لباس یمانی که قیمت آن ها هزار دینار بود، به او داد و فرمود: «این ها را به فرزند دیگرت بده تا آن ها را به عنوان هدیه نزد کفّار ببرد و فرزندت را آزاد گرداند».(۱)

این جلوه کوچکی از ایثار و فداکاری یاران باوفای امام بود که حتّی در سخت ترین شرایط که کمتر کسی می تواند در برابر احساسات و عواطف پدری تحت تأثیر قرار نگیرد، امام را تنها نگذاشت.

در حادثه عاشورا، نمونه های فراوانی از این گونه فداکاری به چشم می خورد که از آن جمله می توان به کلام اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام در شب عاشورا اشاره کرد؛ آن جا که مسلم بن عوسجه به امام گفت: «هرگز از تو جدا نخواهم شد. حتی اگر برای جنگ با آنان، سلاحی نداشته باشم، با سنگ می جنگم تا همراه تو به شهادت برسم».(۲) سخنان دیگر اصحاب هم چون حبیب، زهیر و نافع نیز جلوه های روشن و ماندگاری از ایثارگری و فداکاری آنان است.

۱- اعیان الشیعه، سیدمحسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۶۰۱.

۲- وقعه الطف، أبی مخنف، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۹۸.

نماز و قرآن

اشاره

نماز و قرآن

عصر روز نهم محرم بود که عمرسعد، فرمان حمله به خیمه های امام حسین علیه السلام را صادر کرد و لشکریان به سوی چادرهای امام حرکت کردند. امام حسین علیه السلام در بیرون خیمه به شمشیر خود تکیه داده و خواب سبکی چشمانش را گرفته بود. زینب کبری علیهاالسلام هنگامی که هیاهوی لشکر عمرسعد را شنید و جنب و جوش آنان را دید، با شتاب نزد برادر آمد و عرض کرد: «ای برادر! گمان می کنم دشمن حمله کرده است و اکنون به خیمه های ما نزدیک می شوند».

حضرت خطاب به عباس علیه السلام فرمود: «برادر! جانم به قربانت، بر مرکب خویش سوار شو و با این قوم ملاقات کن و انگیزه آنان را از این هیاهو بپرس». عباس علیه السلام به همراه گروهی از اصحاب حسین، در برابر سپاه عمرسعد که شمشیرشان را برای جنگ تیز کرده بودند، قرار گرفت و از انگیزه این کارشان پرسید. عمرسعد گفت: «از سوی ابن زیاد فرمان رسیده است که شما هم اکنون یا باید بیعت کنید یا به جنگ تن دهید».

عباس علیه السلام به سوی برادرش بازگشت و پاسخ آنان را به امام عرض کرد. امام فرمود: «برادرم! به سوی آنان بازگرد و اگر توانستی، امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول کن تا امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگارمان بپردازیم. خدا می داند که من نماز و قرآن خواندن و استغفار و راز و نیاز با او را دوست دارم و به آن عشق می ورزم». عباس علیه السلام دوباره به جانب سپاه دشمن بازگشت و سخن امام را به آنان رساند. این پیشنهاد در میان فرماندهان سپاه عمرسعد مطرح شد و پس از سخنان

ضد و نقیض، قرار شد که آن شب را به امام حسین علیه السلام و اصحابش مهلت دهند.

امام در آن شب به همراه اصحاب و یارانش به نماز و دعا و تلاوت قرآن و مناجات پرداختند. چنان که راوی می گوید: «در آن شب، جنب و جوش عجیب و نشاط فوق العاده ای به چشم می خورد. امام حسین علیه السلام و یارانش تا صبح ناله و زاری و مناجات کردند و زمزمه هایشان هم چون آوای بال زنبور عسل شنیده می شد. عدّه ای در حال رکوع بودند و بعضی درحال سجده و جمعی ایستاده و تعدادی نشسته با معبود خویش، نیایش و مناجات می کردند».(۱)

چنین بود سیره امام حسین علیه السلام که در همان شب، هنگامی که عدّه ای از سپاه عمرسعد، گذرشان به خیمه های امام حسین علیه السلام و یارانش افتاد و آنان را چنین غرق در مناجات و عبادت دیدند، آنان نیز به امام پیوستند.(۲)

آخرین نماز

نزدیک ظهر عاشورا بود که یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام به نام ابوثمامه صائدی خدمت امام عرض کرد: «یا اباعبداللّه ! وقت نماز رسیده است و ما دلمان می خواهد برای آخرین بار در زندگی، با شما نماز جماعت بخوانیم». حضرت به او نگریست و تصدیق کرد که وقت نماز شده است.

۱- لهوف، سیدبن طاووس، قم، انتشارات انوار الهی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۷.
۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

سپس خطاب به ابوثمامه فرمود: «نماز را یادآوری کردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد».

امام در میدان جنگ و درگیر و دار نبرد و میان آن همه تیر و نیزه و شمشیر، آماده نماز شد و به همراه یاران به سخن گفتن با معبود خویش سرگرم گشت. آری، این آخرین نماز حسین بود، ولی چه نمازی و در چه وضعیّتی؟! وضع حسین یک وضعیت خاص بود؛ زیرا او و یارانش که از دشمن چندان دور نبودند، از حمله ناجوانمردانه آنان در امان نبوده و دشمن عده ای از اصحاب حضرت را که در مقابل ایشان سپر شده بودند، آماج تیر و نیزه کرد و بعضی از آنان را به خاک و خون کشید.(۱)

حسین در سخت ترین شرایط، در اول وقت به نماز می ایستد تا به همگان بفهماند که او برای حفظ دین و اقامه نماز می جنگد، نه برای به قدرت رسیدن و حکومت کردن. مگر قیام حسین جز برای نماز و احکام دیگر خدا صورت گرفته بود؟ آیا جز این است که آنان برای زنده ماندن احکام الهی، خاک کربلا را با خونشان رنگین ساختند و صفحات تاریخ بشری را با ایثارشان آراستند؟ اینک این سلوک حسینی و این کردار پیروان حسین. بجاست که از خود بپرسیم چقدر به سیره و سلوک حسین نزدیک هستیم.

۱- وقعه الطف، ص ۲۲۹.

بی رغبتی به دنیا

بی رغبتی به دنیا

شخصی خانه بسیار مجلّلی برای خود ساخت. پس از پایان ساختمان نزد امام حسین علیه السلام رفت و عرض کرد: خانه ای ساخته ام و اکنون دوست دارم شما وارد آن خانه شوید و برایم دعا کنید. امام نیز با آن مرد به سوی خانه اش حرکت کردند. حضرت چون وارد آن بنای بزرگ شد، با تعجب و تأسف نگاهی به اطراف آن خانه کرد و فرمود: خانه خودت (منزل اصلی، سرای آخرتت) را ویران ساخته ای و به آبادانی خانه دیگری پرداخته ای که فانی است. هرچند با این کار خود را نزد مردم عزیز و بزرگ داشته ای تا آنان، تو را به بزرگی نگاه کنند، ولی بدان نزد اهل آسمان، پَست و کوچک شمرده می شوی و تو را دشمن می دارند.»(۱)

افراد ثروت مند به جای آن که اندکی به طبقات محروم و بی بضاعت جامعه کمک کنند تا فاصله طبقاتی در جامعه کمتر شود، روز به روز بر ثروت و امکانات رفاهی شان می افزایند و با داشتن تجملات، بیش تر خودنمایی می کنند تا در نظر دیگران، بزرگ و عزیز به حساب آیند. بنا بر سخن امام، این گونه افراد نزد اهل آسمان، خوار و کوچک خواهند بود.

بهترین نشانه زهد کامل امام حسین علیه السلام همان فداکاری و گذشت آن حضرت از جان خود و جوانان و برادران و اصحابش بود. اگر دنیا و مال و

۱- سیره امام حسین علیه السلام، محسن غفاری، تهران، انتشارات آزادی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۶۹.

نعمت آن در نظر کسی بی ارزش نباشد، نمی تواند در راه حق و یاری دین خدا این گونه پایداری و استقامت کند؛ یعنی قطعه قطعه شدن بدن عزیزانش را ببیند، صدای ناله کودکانش را از شدت عطش بشنود و گریه و شیون زنان و بچه ها، دل پر مهر و عطوفت او را به درد آورد، ولی هم چنان در راه حق و حقیقت، محکم و پابرجا باقی بماند و کوچک ترین سستی و نرمش در برابر باطل از خود نشان ندهد. به راستی که زهد واقعی همین است.

جوان مردی

اشاره

جوان مردی

امام حسین علیه السلام در مسیر خود به کوفه، از سرزمین اشراف گذشت و به اصحاب خود دستور داد آب فراوانی بردارند و همه مشک ها را پر کنند. یاران حسین نیز به دستور امام، آب زیادی برداشتند و حرکت کردند. در منزل گاه بعدی به نام ذوحسم، به سپاه حرّ بن یزید ریاحی برخوردند که مأمور بودند امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد ببرند. در آن گرمای شدید، فریاد العطش سربازان حرّ که سخت تشنه شده بودند، بلند بود.

حسین، آن یکّه تاز میدان جوان مردی و انسانیّت، به یاران خویش دستور داد تا نه تنها سپاهیان دشمن، بلکه اسب ها و مرکب هایشان را نیز سیراب کنند. علی بن طعان محارمی می گوید: من آخرین نفر از سپاه حرّ بودم که امام حسین علیه السلام با دست خود، من و اسبم را سیراب کرد. چون فشار آب از دهانه مشک زیاد بود، آن حضرت لبه مشک را به عقب برگرداند تا فشار

آب کم شود و من به راحتی آب بخورم.(۱)

جوان مردی امام حسین علیه السلام در میدان نبرد

هنگامی که حسین علیه السلام به میدان نبرد رفت، تنها و بدون یاور بود؛ زیرا یارانش همگی کشته شده و نور چشمانش نیز جان باخته بودند. از دلیری رنج دیده، مصیبت کشیده، تشنه کام و دشنام شنیده، جز کشتار و انتقام، انتظاری نیست. با این حال، حسین عقده ای در دل نداشت و مرد انتقام نبود، بلکه هم چون خورشید از سر عطوفت، پرتو افشانی می کرد و انسانیت و جوان مردی در وجودش موج می زد.

در این هنگام، تمیم از سپاه یزیدیان به میدان آمد و میان او و حسین جنگی آغاز شد. چیزی نگذشت که پای تمیم قطع شد و بر روی زمین افتاد و دیگر توان حرکت نداشت و فریادش بلند شده بود. حسین که کنار او ایستاده بود، گفت: من چه کمکی می توانم به تو بکنم؟ تمیم پاسخ داد: قوم مرا ندا کن که بیایند مرا ببرند. امام حسین علیه السلام ندا کرد و آن ها آمدند و تمیم را به سمت سپاه دشمن بردند. باید گفت قهرمانان جنگ در چنان ساعتی، کوچک ترین مهلتی به دشمن نمی دهند و هر چه زودتر وی را به دیار نیستی می فرستند تا انتقام بگیرند و عقده های خود را باز کنند و بر شمار کشتگان بیافزایند، باری، امام حسین علیه السلام که قهرمان میدان جنگ بود، هیچ

۱- سیمای امام حسین علیه السلام ج ۱، ص ۶۵.

عقده ای در دل نداشت تا انتقام گیرد. او خود، دشمنش را آزاد کرد و از خونش در گذشت.(۱)

خوف از خدا

خوف از خدا

هرگاه امام حسین علیه السلام می خواست برای نماز، وضو بگیرد، از ترس خداوند متعال، رنگ رخسار مبارکش دگرگون می شد و بدنش سخت می لرزید. هنگامی که از ایشان درباره خوف و ترس از خدا پرسیده می شد، می فرمود: «روز قیامت کسی در امان نخواهد بود، مگر آن که در دنیا از خداوند خوف داشته باشد.»(۲) ایشان هم چنین فرمود: «آرامش خاطر در پیشگاه خدا تنها برای کسانی است که در دنیا با خوف و خشیت خدا زندگی کنند».(۳)

اخلاص

اخلاص

گوهر کمیاب و گران بهای «اخلاص»، پیام دیگری از عاشورای امام حسین علیه السلام است و اخلاص در نیّت، عمل و مشارکت، در نهضت امام حسین علیه السلام موج می زند. امام حسین علیه السلام پیش از خروج از مدینه در خطبه ای فرمود: «خدایا! تو می دانی آن چه از ما بود، هرگز نزاع به سر

۱- پیشوای شهیدان، سیدرضا صدر، قم، انتشارات سازمان تبلیغات، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۸۱.

۲- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۸۲.

۳- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

قـدرت و دنبـال کالاـی دنیـا رفتن نیست، بلکه می خواهیم نشـانه هـای دین و مکتب را آشـکار کنیم و با اصـلاح جامعه، سـتم دیدگان را ایمن گردانیم و فرایض و سنن تو را اجرا کنیم».(۱)

عابس بن ابی شبیب می گوید: «من با شمشیرم در راه شما تیغ می زنم و جهاد می کنم تا به دیدار خدا بروم و با این کار جز به پـاداش الهی، چشم نـدوخته ام و چیزی نمی خواهم.»(۲) دیگر یاران امام حسـین علیه السـلام نیز این گونه بودنـد، که در سایه اخلاـص آنـان، نهضت عاشورای حسـین، با گـذشت زمان، نه تنها کهنه و فراموش نشـد، بلکه روز به روز بر جلوه و جاذبه آن افزوده گشت :

قُلْ اِنَّما اَعِظُکُمْ بِواحِدَهٍ اَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثنی وَ فُرادی؛ (سبأ: ۴۶)

بگو همانا شما را به یک چیز موعظه می کنم، این که دو تا دو تا [جمعی] یا به تنهایی برای خدا قیام کنید.»

۱- تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۳۹.

۲- وقعه الطف، ج ۳، ص ۱۰۰.

بخش دوم:اخلاق خانوادگی در سیره امام حسین علیه السلام

اشاره

بخش دوم:اخلاق خانوادگی در سیره امام حسین علیه السلام

زیر فصل ها

اخلاق و خانواده

اخلاق و خانواده

واژه خانواده همیشه یادآور مفاهیمی چون آرامش، محبت، وفاداری و گذشت است؛ چون کانون خانواده بر این پایه ها استوار شده است. مهرورزی و لطف بخشی به اهل خانه آن قدر ارزشمند است که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

أَحْسَنُ النّاسِ ایمانا أَحسنُهم خُلقا و أَلْطَفُهم بِأَهلِهِ و أنا الطَفُکم بِأَهلی(۱)

شایسته ترین مردم از نظر ایمانی، خوش اخلاق ترین آنان و مهربان ترین آنان با خانواده اش است و من، مهربان ترین شما با خانواده ام هستم.

انسان همان گونه که در برابر تهذیب نفس خود مسؤول است، در پاسداری از بنیان های خانواده و ارشاد و راهنمایی اهل و

عیال نیز وظیفه سنگینی دارد. خداوند متعال می فرماید:

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۷.

یا ایها الذّین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده تان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ هاست، حفظ کنید.

پاسداری از خانواده و معاشرت نیکو با پدر و مادر، برادر و خواهر، همسر و فرزندان نیز عرصه دیگری از اخلاق است که همگان باید برای گرمی بخشیدن به خانواده آن را فرا بگیرند. در این زمینه، پیروی از الگوی کامل نیز بهترین و آسان ترین راه قلمداد می شود. بدین سبب لازم است به گوشه هایی از آموزه های اخلاقی در زندگی خانوادگی امام حسین علیه السلام اشاره کنیم.

مهربانی با فرزندان

مهربانی با فرزندان

یکی از اصحاب می گوید: «نزد امام حسین علیه السلام نشسته بودم و با او سخن می گفتم که علی بن الحسین وارد شد. امام حسین علیه السلام او را صدا زد. چون آن کودک متوجه پدر شد و نزدیک آمد، حسین او را در آغوش گرفت و به سینه اش چسبانید. سپس میان دو چشمان فرزند زیبایش را بوسه زد و گفت: «پدرم فدای تو باد، چه قدر زیبا و خوشبویی».(۲)

محبت به فرزندان امری درونی و عاطفی است که خداوند آن را در دل پدر و مادر به ودیعت نهاده است. در این میان آن چه مهم است و آثار

۱- تحریم، ۶۱.

۲- بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۷.

تربیتی در پی دارد، ابراز آن محبت است که امری اختیاری به شمار می آید و پدر و مادر در پرتو آن، می توانند زمینه تربیت صحیح را فراهم آورند.

باید دانست که محبت زمانی سازنده و تأثیرگذار خواهد بود که فرد برخوردار از محبت، از آن آگاهی یابد و محبت ابراز شود؛ چنان چه امام حسین علیه السلام به عنوان الگوی نمونه تربیتی این گونه عمل می کند.

مهربانی با خانواده

مهربانی با خانواده

امام حسین علیه السلام با همسران و فرزندان خویش در نهایت ادب و محبت و مهربانی معاشرت می کرد. عقّاد می نویسد: «حسین علیه السلام از آن کسانی بود که به فرزندان خویش، محکم ترین علایق را داشت و نیز نسبت به همسرانش بهترین عواطف را دارا بود. گفته شده است امام درباره همسر باوفایش، رباب و دختر شیرین زبانش سُکَیْنه چنین می گفت:

لَعَمْرِیإِنَّنی لَأُحِبُّ دارا

تَحُلُّ بِها السُکَیْنهُ و الرُبابُ

أُحِبُّهُا وَ أَبذُلُ جُلَّ مالی

وَ لَیْتَنی لِلائِمی عندی عِتابٌ

به جان خود سوگند، خانه ای را دوست می دارم که سکینه و رباب را میزبانی کند من این دو را دوست می دارم و مالم را در راه آنان می دهم و

کسی نمی تواند مرا بر این علاقه و دوستی ملامت کند».(۱)

همین دوستی و صمیمیت است که بنای خانواده را محکم و استوار می گرداند و از تزلزل و فروپاشی آن جلوگیری می کند. ثمره این وفاداری و انس امام با همسرش را در رفتار همسر آن حضرت پس از شهادتش می بینیم.

رباب، یکی از همسران باوفای حسین بود که تا واپسین دم، از امام حسین علیه السلام جدا نشد و بار شهادت شوهر والا مقام خود را بر دوش کشید و به منزل رسانید. رباب بیش از یک سال پس از امام حسین علیه السلام زنده بود و در تمام این مدت، به سوگ شوهر نشست؛ زیر سقفی نرفت و از گرما و سرما پرهیز نکرد تا این که در غم حسین جان داد.(۲)

نهادینه کردن حجب و حیا

نهادینه کردن حجب و حیا

خاندان امام حسین علیه السلام الگوی حجاب و عفاف هستند. اینان افزون بر مشارکت در حماسه عظیم و ادای رسالت حسّاس و خطیر اجتماعی، متانت و عفاف را مراعات کردند و اُسوه همگان شدند.

امام حسین علیه السلام به خواهرش، زینب و ام کلثوم و دختران و همسران

۱- پرتویی از عظمت حسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲- پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۶۳.

خود چنین سفارش کرد: «اگر من کشته شوم، گریبان چاک نزنید، صورت نخراشید و سخنان ناروا و نکوهیده نگویید.»(۱)

این مسأله را خواهران امام هم در نظر داشتند و مراقب بودند تا حریم عفاف و حجاب اهل بیت پیامبر همواره حفظ شود. ام کلثوم به مأمور اسیران گفت: وقتی ما را وارد شهر دمشق می کنید، از دری وارد کنید که تماشا کننده کمتری داشته باشد. هم چنین از آنان خواست که سرهای شهیدان را از میان کجاوه های اهل بیت علیهم السلام دورتر ببرند تا نگاه مردم به آن ها باشد و حرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم را تماشا نکنند.(۲)

این ها همه برای زنان و دختران جامعه، درس زندگی است که باید در مکتب امام حسین علیه السلام بیاموزند؛ زیرا عفت و حجاب، زینت زنان آن جامعه و شرط سلامت آن است. در اجتماعی که زنانش برای حجاب و عفت، اهمیتی قایل نیستند، تحقق آرمان های اسلامی کاری ناممکن به شمار می رود.

مراسم خواستگاری

مراسم خواستگاری

معاویه از شام به حاکم مدینه؛ مروان بن حکم نامه نوشت که ام کلثوم، دختر عبداللّه بن جعفر را برای یزید خواستگاری کند. مروان نیز این مأموریت

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، قم، انتشارات دارالمعروف، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲- لهوف، ص ۱۴۲.

را انجام داد، ولی پدر و مادر ام کلثوم گفتند که باید درباره این امر با امام حسین علیه السلام (دایی وی) مشورت کنند.

مروان، مردم را در مسجد جمع کرد و گفت: «معاویه به من دستور داده است که این دختر را به ازدواج یزید درآورم و مهریه اش را هرچه پدر دختر تعیین کند، بپذیرم و در کنار این وصلت، قرض های عبداللّه را هر چه باشد، پرداخت کنم تا بدین وسیله، اختلاف بنی هاشم و بنی امیّه به صلح و مودّت تبدیل شود».

آن گاه افزود: «یزید مورد توجّه و آرزوی صدها دختر خواهان ازدواج است و من تعجّب می کنم که او چرا مهریّه تعیین می کند، در حالی که او نظیری ندارد و باران رحمت به احترام او می بارد!! ای حسین! از تو می خواهم که این درخواست را بپذیری ...».

امام حسین علیه السلام از جا برخاست و خطبه ای در حمد و سپاس خدا و فضایل اهل بیت علیهم السلام ایراد کرد. آن گاه در پاسخ مروان گفت: «ای مروان! سخنان تو را شنیدم، چه حرف های نامربوط و ناروایی گفتی! اما حرف تو درباره مهریّه که به دل خواه عبداللّه بن جعفر باشد، بدان که ما از مهر السنّه تجاوز نمی کنیم که پیامبر برای زنان و دخترانش کابین بست. قرض های عبداللّه نیز به شما ارتباطی ندارد و هرگز دخترهای ما، قرض های ما را نمی پردازند. و اما سخن تو مبنی بر این که با این ازدواج، اختلاف دو قبیله برطرف می گردد، بدان که اختلاف ما با شما، اختلاف حق و باطل است که هرگز به تفاهم نمی رسند. در تعریف و توصیه هایی نیز که درباره یزید گفتی، انصاف نکردی. این تعریف ها درباره پیامبر و اولاد اوست نه یزید ... .

هان ای حاضـران! شاهد باشـید که من این دختر را به پسـر عمویش، قاسم بن محمد بن جعفر با مهر السنّه ای که ۴۸۰ درهم از مـال خود او است، تزویـج کردم و بـاغ بزرگ خویش را در مـدینه که سالاـنه بیش از هشت هزار دینـار غَلّه می دهـد، به آنان بخشیدم... .» در این هنگام، مروان بن حکم، سخت ناراحت و خشمگین شد و مسجد را ترک کرد.(۱)

نکته های بسیار مهمّی در این داستان به چشم می خورد که بر می شماریم. نخستین نکته این است که پدران و مادران به مسأله مهریّه توجّه کننـد و انـدازه آن نبایـد خلاف شـرع و عرف باشـد. افزون بر آن، باید دانست مقام و ثروت، ملاک خوشـبختی و سعـادت نیسـت، بلکـه تقـوا و ایمـان طرفیـن مهم است. دیگر این که بایـد زوج هـای جـوان را در آغـاز زنـدگی یـاری کرد تا مشکلات و نیازمندی های مادی، آنان را در آغاز زندگی مشترک، رنجور و خسته نکند.

دلسوزی در حق خویشان

دلسوزی در حق خویشان

امام حسین علیه السلام وقتی به ثعلبه رسید، ناگهان دونفر از ناحیه کوفه به کاروان نزدیک شدند. آنان خدمت امام حسین علیه السـلام رسـیدند و اخبار کوفه و شـهادت حضـرت مسـلم بن عقیل را برای امام بازگو کردنـد. حضـرت با شـنیدن خبر شـهادت غریبانه مسلم؛ نماینده و پسر عموی خویش، گریه کرد و

۱- سیمای امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۸۸.

فرمود: «اِنّا لِلّه وَ اِنّااِلَیهِ راجعُون؛ ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم. خدا رحمت کند مسلم و هانی را».

در این هنگام، امام حسین علیه السلام، دختر مسلم را که حمیده نام داشت و همراه کاروان بود، طلبید. سپس او را روی زانو نشاند و از او دلجویی کرد و او را مورد مهر و نوازش خود قرار داد. با این محبت، احساس تازه ای به دختر مسلم دست داد و گفت: «این گونه محبت کردن، نشانه یتیمی من است و این که پدرم شهید شده است». حضرت در حالی که ناراحت بود و اشک می ریخت، فرمود: «ای دخترم! اگر پدر بزرگوارت نیست، خواهرم زینب، مادر توست و دخترانم همه خواهرانت و پسرانم همه برادران تو هستند.» در این هنگام، همه افرادی که شاهد این یتیم نوازی حسین بودند، گریستند.(۱)

احترام به برادر

احترام به برادر

امام حسین علیه السلام به برادرش امام مجتبی علیه السلام بسیار احترام می گذاشت و همواره با او، همگام و همراه بود و هیچ گاه میان دو برادر شکافی رخ نداد. آن چه یکی انجام می داد، دیگری می پسندید و می پذیرفت.

از امام باقر علیه السلام نقل است که امام حسین علیه السلام به قدری، برادرش امام مجتبی علیه السلام را گرامی می داشت و بزرگ می شمرد که در حضور او

۱- قصه کربلا، ص ۱۸۴.

هیچ وقت سخن نمی فرمود.(۱)

وحدت کلمه و اتفاق نظر، پیوسته در میان دو برادر برقرار بود. چون امام مجتبی علیه السلام با معاویه پیمان صلح بست، امام حسین علیه السلام پیمان برادرش را اجرا کرد. هنگامی نیز که برادرش به شهادت رسید، عراقیان برای امام حسین علیه السلام نامه های فراوان نوشتند تا با رهبری آن حضرت، معاویه را از خلافت، خلع و با ایشان بیعت کنند. با این حال، امام حسین علیه السلام در پاسخ به نامه ها، پیمان صلح برادرش را پیمان خود می خواند و به آن ها پاسخ منفی می داد.

وصیّت برای بازماندگان

وصیّت برای بازماندگان

بی تردید، یکی از تلخ ترین لحظه ها برای فرزندان خردسال، زمانی است که پدر یا مادر خویش را از دست می دهند. چنین وضعیتی برای فرزندان بسیار ناگوار و طاقت فرساست و در چنین شرایطی، نیازمند محبت، عطوفت و دل جویی هستند. فرزندان و بازماندگان کاروان کربلا نیز نظاره گر دل خراش ترین صحنه ها بوده اند.

امام حسین علیه السلام که با همه آن مصیبت ها و گرفتاری ها، وضعیت روحی فرزندانش را پس از شهادتش پیش بینی می کرد، در واپسین لحظه ها، به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام چنین سفارش کرد: «فرزندم! تو پاکیزه ترین

۱- پیشوای شهیدان، ص ۷۶.

ذریه و با فضیلت ترین فرد خاندان من هستی که پس از من، سرپرست کودکان و اهل بیت خواهی بود. آنان غریب هستند و مصیبت و گرفتاری، آنـان را در بر گرفته است. پس هر گـاه نـاله و گریه شان بلنـد شـد، آنان را آرام گردان و هنگام ترس و هراس با سخنانت، ایشان را تسلی خاطر ده؛ زیرا جز تو کسی را ندارند که مایه امید و آرامش شان باشد».(۱)

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۸۶.

بخش سوم:اخلاق اجتماعی در سیره امام حسین علیه السلام

اشاره

بخش سوم:اخلاق اجتماعی در سیره امام حسین علیه السلام

زیر فصل ها

اخلاق و جامعه

یا ایُّها الذین آمَنوا اصْبِروا و صابِروا و رابِطوا و اتَّقوا اللّه لَعَلَّکَم تُفلِحونَ. (آل عمران: ۲۰۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبان باشید و از خدا پروا کنید، امید است که رستگار شوید.

سعادت حقیقی و کامل انسان جز در پرتو همکاری های اجتماعی میسر نیست. خدای سبحان، مردمان را به اصلاح رابطه خود، حسن معاشرت با جامعه، تحقق روح تفاهم و صداقت، پیوند با یکدیگر، سیر دادن یکدیگر به نیکی ها، دور کردن از بدی ها و همکاری در امور خیر فرا می خواند. ارزش این کار چنان است که امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید:

قال اللّه عَزَّ وَ جلَّ: اَلْخَلْقُ عِیالی فَأَحَبُّهُم اِلَیَّ أَلْطَفُهُم بِهِم وَ أَسْعاهُم فی حَوائِجِهِم.(۱)

خداوند فرمود: آفریدگان، خانواده من هستند. پس محبوب ترین آنان نزد من،

۱- کافی، ج ۳، ص ۱۹۹.

مهربان ترینشان به آنان و کوشاترینشان در [برآوردن] نیازمندی هایشان است.

انسان صالح، خود را مسؤول دیگراعضای جامعه انسانی می بیند و برای برآوردن نیازهای مادی و معنوی دیگران و حفظ و سلامت جامعه تلاش می کند. هرچه پیوند او با آفریدگار هستی عمیق تر باشد، پیوندش با بندگان او و رحمتش به خلق خدا بیشتر خواهدبود. در این صورت، درد و رنج دیگران، قلب او را نیز به درد می آورد و آسایش، امنیت و رستگاری همگان را می جوید. پیامبر گرامی اسلام در این زمینه، گوی سبقت را از دیگر اولیای الهی ربوده و در عمل به کلام حق، «فاستبقوا الخیرات»(۱) تا آن جا پیش می رود که قرآن کریم در معرفی وی می فرماید:

لَقَدْ جاءَکُم رسولٌ مِن أَنفُسِکم عَزیزٌ عَلَیه ما عَنِتُّم حَریصٌ علیکم بِالمؤمنینَ رَؤوفٌ رحیمٌ. (توبه: ۱۲۸)

همانا برای شما، پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج افتید. به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است.

امام حسین علیه السلام نیز به پیروی از نیای بزرگوار خود، سایه لطف و مهربانی خویش را بر سر همگان گسترانید و در این راه، تا پای جان ایستادگی ورزید. چنان که در زیارت اربعین آمده است:

وَ مَنَحَ النُّصْحَ وَ بَذَلَ مُهجَتَهُ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَهِ وَ حَیرَهِ الضَّلالَهِ(۲)

و پند و اندرز را با مهربانی انجام داد و خون پاکش را در راه تو بر خاک ریخت تا بندگانت را از جهالت و حسرت و گمراهی نجات دهد.

۱- بقره، ۱۴۸.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت اربعین امام حسین علیه السلام .

آری، امام حسین علیه السلام تاب محروم شدن بندگان خود را از رحمت بیکران الهی نداشت و برای نجات آنان، جان خود را فدا کرد تا با سوختن خود، چراغ هدایت و کشتی نجات باشد. بدین گونه بود که این کلام در یمین عرش الهی به نگارش درآمد:

إِنَّ الحُسَین مِصباحُ الهُدی و سَفینهُ النَّجاهِ.(۱)

حسین علیه السلام مشعل هدایت و کشتی نجات [امت] است.

حضرت با مردم با رویی گشاده و چهره ای متبسم برخورد می کرد، در سلام کردن، بر دیگران پیشی می گرفت و مهمان نواز و اهل گذشت بود. به طور کلی، او همه خوبی ها را در خود گرد آورده و آیینه تمام نمای همه زیبایی های انسانی بود.

نگاهی به روش و کردار آن حضرت می تواند الگویی کامل برای شیفتگان راه سعادت باشد از این رو در این بخش به ویژگی های اخلاق اجتماعی و رفتار خیرخواهانه و محبت آمیز آن حضرت اشاره می کنیم.

تقدیر از آموزگار

تقدیر از آموزگار

در مدینه، آموزگاری بود به نام عبدالرحمان سلّمی که کودکان را آموزش می داد و یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام نیز نزد او آموزش می دید. یکی از روزها، آموزگار سوره حمد را به او آموخت. وی چون به خانه برگشت،

۱- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵.

سوره حمـد را که در آن روز آموخته بود، برای پـدرش خوانـد. امام بسـیار خوشـحال شـد و فرزنـدش را تشویق کرد. آن گاه آموزگار فرزنـدش را فرا خوانـد، هـدایای گران بهایی به او داد و دهانش را از دانه های گران قـدر دُرّ پر کرد و بـدین ترتیب، سپاس گزاری خود را از آن آموزگار نشان داد. آموزگار که از این همه عطا و بخشـش امام، شـگفت زده شـده بود، با تعجب گفت: «من به خـاطر آموزش سوره حمـد سـزاوار این همه پاداش نیسـتم». امام فرمود: «این هـدیه انـدك من، چگونه می تواند ارزش کار شما را جبران کند؟»(۱)

عیادت از بیمار

عیادت از بیمار

اُسامه بن زید، برای خود مقامی عالی قایل بود؛ زیرا خود را کسـی می دانست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وی را در آغاز جوانی اش، بر اصـحابی چون ابوبکر و عمر و عثمان، فرمانده قرار داده بود. اُسامه، شـناخت کاملی از امام حسـین علیه السلام نداشت و خود را با او برابر و یکسان می دید، در حالی که هیچ جای سنجش و مقایسه نبود.

روزی به امام حسین علیه السلام خبر دادند که اُسامه بیمار شده است. امام به عیادتش رفت و از حالش پرسید. اسامه که از درد و بیمـاری، نـاراحت بـود، بـا نگرانی گفـت: «شـصت هزار درهـم قرض دارم و می ترسم که بمیرم و قرضـم بمانـد و ادا نگردد». حسین، آن مظهر کرم و بخشندگی گفت: «ادای قرض تو

۱- سیمای امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۹۵.

بـا من. پیش از آن که تو را مرگ فرا گیرد، قرض تو را خواهم داد.» در حالی که اُسامه در حیات بود، حسـین به عهـد خویش وفا کرد.(۱)

نیکی به اندازه معرفت

نیکی به اندازه معرفت

روایـت است: «مرد مسـتمندی از اعراب به حضـور امـام حسـین علیه السـلام شـرفیاب شـد و گفت: ای پسـر پیـامبر! هزار دینـار بـدهکارم و توان پرداخت آن را نـدارم. با خود گفتم مشـکل خویش را با مرد کریمی در میان بگـذارم. سـرانجام به این نتیجه رسیدم که جز اهل بیت علیهم السلام، کسی مشکل مرا حل نمی کند و اینک خواهان کمک و عنایت شما هستم.

امام که او را اهل دانش و معرفت یافت، گفت: از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم شـنیدم که نیکی و احسان به هرکس بایـد به قدر معرفت وی باشد. اکنون سه پرسـش از تو می کنم. اگر به هر سه پاسخ دهی، این کیسه زر را به تو می بخشم. اگر به دو تا از آن ها پاسخ گویی، دو سوم آن را و اگر به یکی پاسخ دهی، یک سومش را به تو عطا می کنم. عرب گفت: هرچه می خواهی بپرس. اگر دانستم، پاسخ می گویم وگرنه، از محضر شما بهره خواهم برد.

امام حسین علیه السلام پرسید: بهترین کارها کدام است؟ مرد عرب گفت: ایمان به خدای یگانه. آن حضرت پرسید: چه چیزی انسان را از هلاکت نجات می دهد؟ عرب پاسخ داد: اعتماد بر خدا. امام باز پرسید: زیور انسان

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.

چیست؟ مرد عرض کرد: دانشی که با بردباری همراه باشد. امام حسین علیه السلام گفت: اگر نبود؟ عرب گفت: ثروتی که با بذل و بخشش همراه باشد. امام دوباره پرسید: اگر نبود؟ عرب در پاسخ گفت: فقری که با استقامت همراه باشد.

امام باز گفت: اگر نبود؟ عرب گفت: آذرخشی بیاید و وی را خاکستر کند.

در این هنگام، لبخندی بر لبان مبارک امام نقش بست و با کمال مهربانی، کیسه زر را که هزار دینار در آن بود، به همراه انگشتری گران بها به مرد عرب بخشید. عرب آن ها را گرفت و گفت: خداوند بهتر می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.(۱) و با خوشحالی، محضر امام را ترک کرد».(۲)

حفظ آبرو

حفظ آبرو

مرد فقیری از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمد و همین که خواست اظهار نیازمندی و تهی دستی کند، حضرت به او فرمود: «ای برادر! آبروی خود را نگاه دار. حاجت خود را در نامه ای برایم بنویس تا اِنْ شاءاللّه به آن چه تو را شاد می سازد، عمل کنم». مرد انصاری در نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت: «یا اباعبداللّه ! فلان شخص از من پانصد اشرفی طلب دارد و در گرفتن آن بسیار اصرار می ورزد. او در پرداخت آن دیگر به من هیچ

۱- انعام، ۱۲۴.

۲- سیمای امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۹۴.

مهلتی نمی دهد و من نیز فقیر و نیازمندم.» حضرت پس از خواندن نامه، کیسه ای را که در آن هزار اشرفی بود، به آن مرد داد و فرمود: «با پانصد اشرفی آن، بدهی خود را بپرداز و با پانصد اشرفی دیگر، زندگی خود را اداره کن. از این پس، نیاز و حاجت خود را در برابر کسی که یقین داری در برآوردن آن کوتاهی می کند، مطرح مکن و همیشه حاجتت را نزد سه کس بیان کن: مرد دین دار و با ایمان؛ شخص جوان مرد و کسی که شریف است و دارای اصل و نسب و خانواده است؛ زیرا متدیّن برای حفظ دین خود و جوان مرد به خاطر خصلت های مردانگی اش، حاجت تو را برآورده می کند. مرد شریف نیز به خوبی می داند که تو برای برآوردن نیازت زیر فشار شدید هستی و آبرو و غرور خویش را در گرو احسان او گذاشته ای. پس به حکم شرافتش، تو را دست خالی بر نمی گرداند و نیازت را بر آورده می کند.»(۱)

سلام پیش از کلام

سلام پیش از کلام

روزی مردی بر امام حسین علیه السلام وارد شد و پیش از آن که سلام کند، احوال پرسی کرد و گفت: «حالتان چطور است؟» امام علیه السلام پاسخ فرمود: «خداوند تو را عافیت بدهد. اول سلام کن، آن گاه سخن بگو». سپس حضرت فرمود: «به هیچ کس اجازه ورود ندهید تا اوّل سلام بکند».(۲)

۱- تحف العقول، ص ۲۵۱.

۲- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص ۸۱۳.

سلام کردن یکی از آداب مهم و زیبای مکتب اسلام است. هنگامی که انسان ها همدیگر را می بینند، ابتدا باید سلام کنند و سپس سخن بگویند. در روایتی از امام حسین علیه السلام آمده است: «بخیل کسی است که در سلام کردن بخل بورزد و سلام نکند.»(۱) به راستی، اگر سلام کردن در جامعه ترویج شود، خود بزرگ ترین عامل در نزدیک شدن دل ها و صمیمی تر شدن روابط اجتماعی انسان هاست و در پی آن، تکبّر و بزرگ بینی هایی که در برخی افراد وجود دارد، از بین می رود.

پاسخ مهمان نوازی

پاسخ مهمان نوازی

امام حسین علیه السلام به همراه برادرش، امام مجتبی علیه السلام و عبداللّه بن جعفر، به قصد زیارت خانه خدا رهسپار مکّه شدند. در میانه راه، شتری که زاد و توشه ایشان را حمل می کرد، تلف شد و بدین سبب با زاد و توشه ای اندک به راه خود ادامه دادند که پس از پیمودن مسافتی، توشه و غذایشان تمام شد. گرسنه و تشنه برای یافتن آب و غذا در بیابان به جست و جو پرداختند که ناگهان به خیمه پیرزنی رسیدند و از او کمک خواستند. به او گفتند: «ای پیر زن! آیا برای رفع گرسنگی و تشنگی ما در خیمه ات، چیزی وجود دارد. پیرزن برخاست و از گوسفندی که در کنار خیمه اش بود، شیر دوشید و به

۱- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ج ۲، ۱۳۷۸، ص ۸۱۳.

آنـان داد. پیر زن پس از مـدتی گفت: «اگر می خواهیـد آن گوسـفند را بکُشـید تا برای شـما طعامی آمـده کنم». گوسـفند را کشتند و پیرزن از گوشت آن، غذایی نیکو برای آنان پخت. آنان از آن غذا خوردند و پس از اندکی استراحت، آماده حرکت شدنـد. آنان پیش از حرکت به پیرزن گفتنـد: «ما افرادی از قبیله قریش هستیم که از مـدینه به قصد زیارت خانه خدا عازم مکه هستیم. پس اگر به سـلامت به دیـار خویش برگشتیم، پیش مـا بیـا تا با تو به احسان و نیکی رفتار کنیم. از زحمات او تشـکر و قـدردانی و بـا او خـداحافظی کردنـد و به راه خود ادامه دادنـد. روزگاری گـذشت و پیرزن که به اتفاق شوهرش زنـدگی می کرد، بسیار محتاج و تنگ دست شدند و برای رفع احتیاجی به جانب مدینه رهسپار گردیدند.

در یکی از روزهـا، آن زن و شوهر پیر در کوچه ای می گذشـتند که ـ اتفاقـا ـ از مقابـل خـانه امـام مجتبی علیه السـلام عبور کردنـد. امـام که بر در خانه ایسـتاده بود، آنان را شـناخت و غلام خویش را به دنبال آن دو فرسـتاد. وقتی حضـرت با آن زن و شوهر پیر رو به رو شد فرمود: یا امه اللّه آیا مرا می شناسـی؟ پیرزن گفت: نه! حضـرت فرمود: من آن کسـی هستم که روزی با همراهان خویش میهمان تو بودم و با شـیر و گوشت گوسـفندت از ما پذیرایی کردی. پیرزن عرض کرد: آری شما را شناختم. پدر و مادرم فدایتان باد،

آن گاه حضرت از وضع و حال آنان جویا شد و هنگامی که به تنگ دستی آنان پی برد، دستور داد تا هزار گوسفند برای آنان بخرنـد و افزون بر هزار دینـار اشـرفی به ایشـان بدهنـد. غلام خود را نیز همراه آن پیرزن و شوهرش به نزد برادرش امام حسـین علیه السلام فرستاد. وقتی آن زن و شوهر سال

خورده نزد امام حسین علیه السلام آمدند، حضرت از آن ها پرسید برادرم با شما چگونه رفتار کرد؟ پیرزن گفت: هزار گوسفند و هزار دینار اشرفی به ما عطا فرمود. آن گاه امام حسین علیه السلام نیز مانند برادر بزرگوارش هزار گوسفند و هزار دینار اشرفی به آن ها عطا کرد و آن زن و شوهر پیر با خرسندی تمام به دیار خویش بازگشتند.(۱)

این رفتار امام حسین علیه السلام یادآور کلام الهی است که می فرماید:

«وَ إِذا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوهَآ إِنَّ اللّه َ كانَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ حَسِيبا؛ و چون به شما درود و ستایشی کنند، شما نیز به ستایشی مثل آن یا بهتر پاسخ دهید که خدا به حساب نیک و بد خواهد رسید.»(نساء: ۸۶)

حمایت از بردگان

حمایت از بردگان

روزی امام حسین علیه السلام غلامی را در باغ دید که زیر درختی نشسته و سرگرم نان خوردن است. غلام نانش را نصف می کرد؛ نیم آن را مقابل سگ می انداخت و نیم دیگر را خودش می خورد. امام پیش رفت و به او گفت: «چرا به این سگ مهربانی می کنی؟» غلام با اندوه گفت: «ای پسر رسول خدا! غم زده ام؛ می خواهم این سگ را دل خوش سازم تا خود نیز دل خوش شوم. اندوه من این است که خواجه ای یهودی دارم و آرزو می کنم که از دست او رهایی یابم».

امام حسین علیه السلام با آن غلام نزد صاحبش رفت و دویست دینار به

۱- کشف الغمه، عیسی بن ابی الفتح اربلی، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۳۳.

یهودی داد تا غلام را از او خریداری کند و آزاد سازد. مرد یهودی که ذره ای از محبت اهل بیت علیهم السلام در دل داشت، با دیدن امام حسین علیه السلام عرض کرد: «غلام فدای قدمت یا امام حسین علیه السلام ! آن باغ را هم به او بخشیدم و این پولی را هم که با آن می خواستید غلام را از من بخرید، به شما بر می گردانم». امام حسین علیه السلام گفت: «من هم این پول را به تو می بخشم». خواجه گفت: «بخشش شما را پذیرفتم، من هم آن را به غلام بخشیدم. حسین گفت: «من نیز این غلام را آزاد کردم». همسر خواجه که ناظر این نیکو کاری ها بود، مسلمان شد و گفت: «من هم مهرم را به شوهرم بخشیدم». در آن هنگام خواجه نیز اسلام آورد و گفت: «خانه ام را به همسرم می بخشم».(۱)

شگفتا از این عمل؛ گامی برداشته شد، برده ای آزاد گردید، نیازمندی بی نیاز شد، یهودی مسلمان گشت و زن و شوهری چنین صمیمی شدند.

اصلاح جامعه

اصلاح جامعه

عبداللّه علائلی می گوید: «هرگاه امام حسین علیه السلام از خانه بیرون می آمد، مردم در اطراف او صف می کشیدند و حلقه های جمعیت پشت سر هم متراکم می شدند، به گونه ای که تا چشم می دید، صفوف مردم بود. گویا آنان با دیدن امام حسین علیه السلام و مصاحبت با او، در پی آن بودند که از تیرگی ها

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴.

رهایی یابند و دل خود را پاک و منزه سازند».

ابن کثیر در احوالات امام حسین علیه السلام چنین می نویسد: «مردم ملازم حضور امام حسین علیه السلام می گردیدند؛ به طوری که دسته دسته وارد می شدند و در اطراف او حلقه می زدند. گفتار او را گوش می دادند و از سخنانش نفع می بردند و هر آن چه از او می شنیدند، ضبط می کردند و می نوشتند. نتیجه آن، وجود جلسه های علمی پی در پی بود که آثار و احادیث متعددی از آن حضرت، حفظ و ضبط و در عین حال، در این محافل، قلوب مردم با طراوت می شد».(۱)

بدین منظور، امام هنگامی که در مدینه بود، به دلیل کوچکی خانه فاطمه زهرا علیهاالسلام، مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را به عنوان محل برگزاری جلسه های علمی برگزید. در این مجالس، علما و رجال علم حدیث حضور می یافتند و پیر و جوان بر گردش حلقه می زدند و آن چه را می شنیدند، برای همیشه حفظ و برای دیگران نقل می کردند.(۲) امام حسین علیه السلام در سال های ۵۸ و ۵۹ هجری در مراسم حج، خطبه های مفصّلی می خواند و پیام خود را به گوش صدها نفر از شخصیت های اسلامی که همه از بزرگان و صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند، می رساند. حضرت در این سخنان با اشاره به مسؤولیت اندیشمندان و افراد با نفوذی که نزد مردم محبوبیت داشتند، نسبت به پیمان شکنی های معاویه به آنان هشدار می داد. ایشان خلاف های

۱- شخصیت امام حسین علیه السلام قبل از عاشورا، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، ص ۱۱.

معاویه را بر می شـمرد و می افزود که او با گماردن مزدورانی در شهرها، مرزهای اسلام را مورد تجاوز قرار داده و قوانین خدا و رسولش را به بازی گرفته است: «شـما ای رادمردان! مجاری امور را به دست گیریـد و حرام و حلال را از هم جدا کنید و در برابر ستمگران به پا خیزید و دیگران را از فتنه ها و فسادهای حاکم زمان آگاه کنید».(۱) همین گونه است نامه امام به برادرش محمّـد حنفیه که در آن چنین نوشـته است: « ... من از روی خودخواهی یـا برای خوش گـذرانی و فسـاد و سـتمگری از مـدینه بیرون نمی روم، بلکه هدف از این سـفر، امر به معروف و نهی از منکر است و خواسته ام از این حرکت، اصلاح مفاسد و زنده کردن سـنت و قانون جـدّم رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم و راه و رسم پدرم علی علیه السـلام است. پس هر کس این حقیقت را از من بپـذیرد و از من پیروی کنـد، راه خـدا را پـذیرفته است و هر کس ردّ کنـد و از من پیروی نکنـد من بـا صبر و استقامت، راه خود را در پیش خواهم گرفت تا خداوند میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است».(۲)

خیرخواهی

خیرخواهی

امام حسـین علیه السـلام آماده شـهادت بود، ولی کوشـش می کرد تا از خون ریزی و ریخته شـدن خون اهل بیت و اصـحابش جلوگیری کند. از این رو، امام حسین علیه السلام پس از ورود عمرسعد به زمین کربلا، به وی پیام فرستاد که

۱- سیمای امام حسین علیه السلام ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

می خواهم با تو ملاقات کنم و جایگاه ملاقات، میان دو لشکر باشد. عمرسعد این درخواست را به سختی پذیرفت و با بیست سوار به وعده گاه آمد. امام حسین علیه السلام نیز با چند تن از یارانش به آن جا رفت و ملاقات انجام شد. امام حسین علیه السلام به یاران همراهش فرمود: دور شوید. آنان اطاعت کردند و عمر نیز به سربازانش فرمانی مشابه داد تا آنان نیز دور شدند. آن گاه امام حسین علیه السلام و عمرسعد تنها ماندند.

یکی از سخنان امام حسین علیه السلام به عمرسعد این بود که کار با صلح و گفت و گو پایان پذیرد، ولی عمرسعد که از ترس جان و مال خود، جز اطاعت پسر زیاد، چیز دیگری نمی دانست، خیرخواهی امام حسین علیه السلام را به هیچ انگاشت. عمرسعد آینده نگر نبود؛ نزدیک را می دید و از دیدن آینده غافل بود. حسین می دانست که عمرسعد به سخنش رضایت نخواهد داد، ولی دست از خیرخواهی بر نداشت؛ زیرا خیرخواهی برای عمرسعد، خیرخواهی برای سربازان و برای کشته شدگان سپاه او بود. خیرخواهی، همیشه شعار حسین بوده است.(۱)

هدایت و ارشاد

هدایت و ارشاد

نافع بن ازرق، رهبر خوارج بود و از دشمنان کینه توز علی علیه السلام به شمار می رفت. وقتی نافع به محضر امام حسین علیه السلام شرفیاب گردید، عرض کرد:

۱- پیشوای شهیدان، ج ۳، ص ۱۸۱.

«خـدا را برای من، وصف کن». حسـین فرمود: «خـدا را بـا چشم نمی توان دیـد و بـا خلقش نمی توان سـنجید. او به همه کس نزدیک است، ولی جسم نیست. نزدیکی او جسـمانی نیست تا کسـی او را لمس کنـد. در مقامی بالا و شامخ قرار دارد، ولی از کسی دور نیست. یگانه است و بس. تجزیه پذیر نیست. آیات او، شناسنده اویند. بزرگ است و از هر عیب و نقص، پیراسته».

نـافع که به شـدت تحت تأثیر سـخنان امام قرار گرفته بود، گریست و اظهار داشت: ای حسـین! چه خوب و زیبا سـخن گفتی!!» حسـین فرمود: «شـنیده ام من و پدر و برادرم را کافر می خوانی؟!» نافع گفت: «همین طور است، ولی شـماها پیشوایان اسـلام و ستارگان دین هستید».(۱)

برنامه ریزی

برنامه ریزی

امـام حسـین علیه السـلام در شب عـاشورا به یـاران خود دسـتور داد خیمه هـا را نزدیـک هم برپا کننـد تا از یک طرف با سـپاه عمرسـعد بجنگنـد. هم چنین دسـتور فرمود پیرامون خیمه های زنان و کودکان، خندقی حفر کنند و در آن هیزم بریزند و آتش بزنند تا هنگام نبرد، دشمن نتواند از پشت خیمه ها حمله کند. افزون بر آن، با طناب های مخصوصی همه خیمه ها را به هم

۱- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۵۹۸.

متصـل سـاخت تـا اسـتحکام لازم فراهم گردد و راه نفوذ را بر دشـمن ببندنـد. گروهی نیز مشـغول آماده کردن سـلاح ها و تیز کردن نیزه ها و صیقل دادن شمشیرها شدند.

با رسـیدن صـبح عاشورا، امام صـفوف سپاه خویش را که بنا بر نقل مشهور، هفتاد و دو تن بودند، در برابر سپاه سی هزار نفری عمرسعد، منظم کرد. آن گاه فرماندهی سمت راست سپاه را به زُهیر بن قین و سمت چپ سپاه را به حبیب بن مظاهر وا گذارد. سپس پرچـم را بـه دسـت برادرش، ابوالفضـل عبـاس علیـه السـلام سـپرد و خـود بـه همراه افراد خانـدانش در قلـب سـپاه قرار گرفت.(۱) بدین صورت، امام حسین علیه السلام با تدبیر تمام، سپاهی منظم را آراست تا از قرآن و اسلام دفاع کنند.

عمل به تکلیف

عمل به تکلیف

امام حسـین علیه السـلام با آن که امام بر حق بود و خلافت و رهبری را حق خود می دانست، ولی در نامه ای که به اهل بصـره نوشت، فرمود: «قوم ما حکومت را برای خود برگزیدند و ما به دلیل آن که تفرقه امت را خوش نداشتیم، به آن رضایت دادیم. در حالی که ما خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم می دانیم که ما به خلافت و رهبری شایسته تر از کسانی هستیم که آن را بر عهده گرفته اند».(۲)

۱- وقعه الطف، ج ۳، ص ۱۰۷.

۲- وقعه الطف، ج ۳، ص ۱۰۷.

با این حال، حسین بن علی علیه السلام که یک لحظه حکومت یزید را تحمّل نکرد، ده سال در دوران حکومت معاویه زیست و دست به قیام نزد؛ زیرا تکلیف امام در این دو دوره، متفاوت بود. باید گفت تعبّد یک مسلمان به «حکم دین»، بسیار مقدّس و ستودنی است. امام وقتی می خواست از مکّه به سوی کوفه بیرون آید، حتی نصیحت برخی اصحاب هم چون ابن عباس، عزم او را تغییر نداد.(۱) نامه های پیاپی مردم کوفه به امام حسین علیه السلام در حمایت از وی و نیز شرایط نامطلوب کشورهای اسلامی که بر اثر ستم کاری و فاسد بودن دستگاه حاکم به اوج خود رسیده بود، امام را در انجام قیام علیه دستگاه فاسد یزید مصمّم تر ساخت.

امام می دانست مردم کوفه چگونه اند، ولی آن دعوت نامه ها و اعلام حمایت ها تکلیف آورده بود. به همین دلیل، پس از برخورد با سپاه حرّ که راه را بر آن حضرت بستند، چنین فرمود: «آمدنم برای عذر آوردن به درگاه خدا و نزد شما بود. من پیش شما نیامدم مگر پس از آن که نامه ها و فرستاده هایتان رسید. اگر بر سر پیمان و سخن خویش هستید، که آمده ام و اگر خوش ندارید و نمی خواهید، بر می گردم».(۲) این تعبیر، نشان دهنده عمل به تکلیف از سوی امام است. یاران امام نیز همین گونه بودند که در راه انجام تکلیف الهی، شهید شدند. سخن بیشتر یاران او در شب عاشورا این بود: «به خدا سوگند! هرگز از شما جدا نخواهیم شد و جانمان را فدای تو

۱- تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، قاهره، ۱۳۵۸ ق، ج ۴، ص ۲۲۸.

۲- تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، قاهره، ۱۳۵۸ ق، ج ۴، ص ۳۰۳.

می کنیم و بـا خون گلو و رگ هایمـان از تو حمـایت می کنیم. حتی اگر کشـته شویم، وفای به عهـد کرده و تکلیفی را که بر عهده ما بوده است، انجام داده ایم».(۱)

در مکتب امـام حسـین علیه السـلام، شـناخت «تکلیف» و «عمـل به آن» را می آموزیم که بایـد همه مردم در تمـام صـحنه های زندگی به آن توجه داشـته باشند. به راستی، اگر همه پیروان حق در زمان سید الشهدا علیه السلام به وظیفه خویش آگاه بودند و ماننـد شـهیدان کربلا با جانبازی و حمایت از امام زمان علیه السـلام خویش به تکلیف شان عمل می کردنـد، مسـیر تاریـخ و سرنوشت اسلام و مسلمانان به گونه ای دیگر ترسیم می شد.

پاسداری از حریم اهل بیت علیهم السلام

پاسداری از حریم اهل بیت علیهم السلام

امـام حسـین علیه السـلام در روز عاشورا هنگام مبارزه با سـپاه دشـمن، محلی را انتخاب کرد که نزدیک خیمه ها باشـد. ایشان بدین وسـیله می خواست تا زمانی که جان در بدن دارد، با غیرت الهی خویش از تعرّض دشـمن به حریم اهل بیتش جلوگیری کند. امام هنگام مبارزه، حمله می کرد و چون دشمن از مقابل او فرار می کرد، امام به تعقیب دشمن نمی پرداخت، بلکه بر می گشت و در اطراف خیمه هـا به مبارزه ادامه می داد. هم چنین با فریاد «لا حَولَ و لا قوهَ الا باللّه»، به اهل بیت خویش اطلاع می داد که هنوز زنده است

۱- تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، قاهره، ۱۳۵۸ ق، ج ۴، ص ۳۱۸.

و بدین صورت بر قوت قلب آنان می افزود.(۱)

غیرت حسینی

غیرت حسینی

وقتی دشمنان دیدند امام حسین علیه السلام با مبارزه ای سخت و شدید، آنان را به خاک و خون می افکند، تصمیم گرفتند با وارد ساختن ضربه روحی، جلوی حملات سنگین امام را بگیرند. بدین منظور میان حسین و خیمه ها جدایی افکندند و حمله به خیمه های ایشان را آغاز کردند. امام همین که دید دشمن در حال حمله به سوی خیمه هاست، با صدای بلند فریاد زد: «ای پیروان خاندان ابی سفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی هراسید، دست کم در زندگی خود آزاده باشید و اگر خود را عرب می دانید به نیکان خود بیاندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید».

من با شما می جنگم و شما با من می جنگید، زنان و کودکان را که با شما جنگی نیست».

در این لحظه، شمر با آن همه قساوت و سنگ دلی سپاهیان را از حمله به خیمه ها بازداشت و آنان را به جنگ با امام حسین علیه السلام برگرداند.(۲)

۱- زندگانی اباعبداللّه الحسین علیه السلام ج ۳، ص ۱۳۵.

۲- زندگانی اباعبداللّه الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۱۳۶.

تولّی و تبرّی

تولّی و تبرّی

در عصر امام حسین علیه السلام، حق در وجود آن حضرت متجلّی بود و باطل در چهره یزید. یک مسلمان متعهّد می بایست با او «تولّی» و از دشمنانش «تبرّی» داشته باشد.

یاران امام از فرزند پیامبر حمایت می کردند و مخالف جبهه یزید و ابن زیاد بودند و سخنان و رجزها و اشعارشان نشان دهنده این واقعیت بود. ابوالشعثاء کندی هنگام نبرد در رجز خوانی خویش چنین می گوید: «یا رَبِّ اِنّی لِلحُسَیْنِ ناصِرٌ و لِابْنِ سَعْدٍ تارِکٌ و هاجِرٌ؛

خدایا من یاور «حسین» و واگذارنده ابن سعد هستم».(۱)

یا بریر بن خضیر این گونه می گوید: «اَللّهُمَّ اِنّی أَبْرَءُ اِلَیْکَ مِنْ فِعالِ هؤُلاءِ القَوْم؛ خدایا من از کار این گروه به پیشگاه تو تبرّی می جویم».(۲)

نافع بن هلال در شب عاشورا می گفت: «با هر که دوستدار تو باشد، دوستی می کنیم و با هر که دشمنت باشد، دشمنی می کنیم».(۳)

هم چنین عابس به امام عرض کرد: «ای حسین! به خدا سوگند! در زمین هیچ کس نزد من عزیزتر و محبوب تر از تو نیست و اگر ممکن بود، به چیزی بهتر از جان و خونم از تو دفاع کنم، چنین می کردم».(۴)

این ها همه اظهار محبت و دوستی و تولّی اصحاب امام حسین علیه السلام

۱- وقعه الطف، ص ۲۳۸.

۲- عنصر شجاعت، خلیل کمره ای، انتشارات تهران، اسلامیه، ۱۳۸۱ ق، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳- عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۱۶.

۴- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۹.

نسبت به آن حضرت و تبرّی آنان از یزید و یزیدیان به شمار می آید.

پای بندی به پیمان

پای بندی به پیمان

امام حسین علیه السلام در صلح امام حسن علیه السلام با معاویه پیمان بست که قیام نکند. هر چند معاویه بر خلاف شرایط صلح رفتار کرد، ولی راضی نشد شخصیت خویش را با پیمان شکنی خرد کند. از این رو، بر سر پیمان با معاویه پایدار بود تا این که معاویه مُرد.

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: «وقتی امام حسن علیه السلام به شهادت رسید، مردم کوفه و شیعیان علی علیه السلام از اطراف نامه نوشتند که حاضرند معاویه را خلع و با امام حسین علیه السلام بیعت کنند، ولی امام علیه السلام قبول نکرد و در پاسخ آن ها نوشت: میان من و معاویه عهدی است که وجدان من اجازه نمی دهد آن را نقض کنم. تا معاویه زنده است، من بر عهد خویش پایدارم و چون او درگذرد، دوباره تصمیم خود را اعلان خواهم کرد».(۱)

امام حسین علیه السلام، تجسم انسانیت و نمونه اعلای فضیلت بود و همیشه مصالح عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می داد. ایشان همواره غمخوار امت اسلام بود و برای حفظ قانون اسلام، حاضر نشد حتی عهد و پیمانش را با شخصیتی چون معاویه نقض کند و اگرچه در آن مدت خون دل می خورد، ولی هم چنان صبر کرد و استقامت ورزید. برای نمونه گفته اند:

۱- تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

هنگامی که خبر ناگهانی شهادت حُجر بن عدی را به وی دادند و اشعار جگرسوز خواهرش به گوش آن حضرت رسید، بسیار متأثر شد و بی اختیار اشک از چشمانش جاری گشت. امام در حالی که می گریست، زیر لب آرام آرام می گفت: «اگر پیمانی نداشتم، می جنگیدم و به این قوم طاغی حمله می بردم».(۱)

یاری دین خدا

یاری دین خدا

در عصر امام حسین علیه السلام، مردم گرفتار حکومت ظالم و فاسدی شده بودند که برای مقدّسات دینی و ناموس مسلمانان و اسلام عزیز هیچ حرمتی قایل نبود و دین خدا در سایه چنان حکومتی، رو به نابودی می رفت. امام حسین علیه السلام با خودداری ورزیدن از بیعت با یزید، به مکّه رفت و از آن جا به کوفه رهسپار شد تا شیعیان را در جهادی بزرگ علیه ستم و برای یاری دین خدا رهبری کند. به راستی، جهاد حسین بن علی علیه السلام برای احیای دین و پاسداری از حق و عدالت بود که در این راه، خود و یارانش با نپذیرفتن سلطه یزیدیان، شهادت را برگزیدند.

امام حسین علیه السلام در دیداری که در مسیر کوفه با فرزدق داشت، با برشمردن فسادهای حکومت امویان مانند: تعطیل شدن حدود الهی، رواج می خوارگی، غارت اموال مردم و سست شدن احکام دین خدا فرمود:

۱- شخصیت امام حسین علیه السلام قبل از عاشورا، ج ۱، ص ۱۸۳.

«سزاوارترین کسی هستم که به یاری دین خدا برخیزم و شریعت مطهّر او را عزیز بدارم و در راه او جهاد کنم تا کلام الهی برترین شود».(۱) یا در جایی دیگر فرمود: «اگر دین جدم، رسول خدا جز به کشته شدنم استوار نمی ماند، پس ای شمشیرها مرا فراگیرید».(۲)

همه این سخنان نشان می دهد که بر خلاف تبلیغات دشمنان اهل بیت علیهم السلام، قیام و نهضت امام حسین علیه السلام، نهضت و جهادی صددرصد الهی و دینی برای احیای قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نفی هرگونه خشونت و جاه طلبی بود. باید یادآور شد که بالاترین مرحله جهاد امام حسین علیه السلام این بود که با همه توان و نیرو به همراه اهل بیت و یارانش به نبرد با دشمنان دین خدا برخاست و همه چیز خود را در این مسیر فدا کرد: «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ جاهَدْتُمْ فی سَبیلِ اللّهِ الذّابُّونَ عَنْ تَوْحیدِ اللّهِ».(۳)

استقامت در راه حقیقت

استقامت در راه حقیقت

اندک اندک زمان سفر امام حسین علیه السلام فرا می رسید و کاروان حسینی آماده حرکت به سوی عراق می شد. در یکی از روزها، جابربن عبداللّه انصاری پیش امام حسین علیه السلام آمد و گفت: «به خدا سوگند! تو زاده رسول خدا و یکی از دو نوه او هستی. من چنین صلاح می دانم که تو نیز مانند برادرت

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۳۶.

۲- لهوف، ص ۲۰.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت مخصوص امام حسین علیه السلام در روز عید فطر و قربان.

صلـح کنی و از این سـفر منصـرف شوی». امام فرمود: «ای جابر! برادرم به دسـتور خدای متعال و رسول او عمل کرد. من نیز به دستور خدا و رسولش عمل می کنم. وظیفه او صلح بود، ولی وظیفه من قیام است».

هنگـام خروج از مـدینه، زنان بنی هاشم با آه و ناله دور امام را گرفتنـد و صـدا به شـیون و گریه بلنـد کردنـد. آنان از امام می خواستند که از مدینه خارج نشود، ولی حضرت آنان را به صبر و شکیبایی سفارش می کرد. اهل بیت علیهم السلام می گفتند: یـا حسـین! رفتن تو از مـدینه رحلت رسول خـدا و شـهادت علی و فاطمه و حسن علیهم السـلام را برای ما تـداعی می کنـد؛ ما چگونه آن را تحمل کنیم؟

ابن عبـاس نیز در مکه به حضور امـام رسـید و او را از رفتن به سوی عراق برحـذر داشت. وی افزود: آنـان پـدرت را کشـتند و برادرت را مجروح ساختند. تو دیگر به سوی آنان نرو. امام پیشنهاد او را نپذیرفت و هم چنان بر تصمیم خود پافشاری کرد.(۱)

انتخاب آگاهانه

انتخاب آگاهانه

آگـاهی امام حسـین علیه السـلام از فرجام این سـفر ـ شـهادت ـ و آگاه ساختن یاران و همراهانش از پایان این قیام، برای آن بود که انتخاب افراد، آگاهانه

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۹۹.

باشد. امام حسین علیه السلام خود می دانست که شهید خواهد شد. ولی این سرنوشت خونین را به یاران خودش نیز خبر داد تا همراهی آنان از روی بصیرت و آگاهی باشد. او در شب عاشورا یاران و اصحاب خویش را جمع کرد و چنین فرمود: «اینان، من و همه کسانی را که پیش روی من جهاد می کنند، خواهند کشت. پس از غارت، خانواده مرا نیز به اسارت خواهند برد. بیم آن دارم که شما از این کارها خبر نداشته باشید یا بدانید، ولی شرم کنید. نیرنگ نزد ما خاندان حرام است. هرکس دوست ندارد با ما باشد، باز گردد... .»(۱) امام در طول راه نیز بارها این گونه سخنان را بر زبان راند. به نقل ابومخنف، حضرت دوست نداشت که همراهانش با او همراه شوند بدون آن که بدانند به استقبال چه سرنوشتی می روند. آن حضرت به خوبی می دانست که اگر آینده را برای آنان روشن کند، تنها کسانی او را همراهی خواهند کرد که حاضرند در راه او فداکاری کنند و در کنار او کشته شوند.(۲)

باید گفت حماسه آفرینان عاشورا بی هدف و کورکورانه به کربلا نیامدند و راه شهادت را بدون آگاهی و بصیرت انتخاب نکردند. در شب عاشورا، پس از آن که امام در سخنانی به یارانشان فرمود من بیعتم را از همه شما بر می دارم و شما آزادید به هر کجا که می خواهید بروید، عباس بن علی علیه السلام از جا برخاست و گفت: «خداوند هرگز چنین روزی را برای ما نیاورد که تو را تنها گذاریم.» سپس مسلم بن عوسجه گفت: «من تا آخرین قطره خون

۱- سیمای امام حسین علیه السلام، ص ۱۰۸.

۲- وقعه الطف، ج ۳، ص ۱۶۶.

در راه تو خواهم جنگید و اگر هیچ سلاحی نداشته باشم، با سنگ و کلوخ به جنگشان خواهم رفت». پس از آن، سعد بن عبداللّه گفت: «اگر هفتاد مرتبه کشته شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده کنند، باز هم دست از یاری تو بر نخواهم داشت». زهیر بن قین گفت: «دوست دارم هزار بار در راه تو کشته شوم و باز زنده گردم و جانم را فدای تو کنم».(۱) نافع بن هلال می گفت: «ما همان انگیزه و بصیرت هایمان را داریم و از دست نداده ایم و تو را یاری می کنیم». محمّدبن بشیر گفت: «درندگان بیابان مرا قطعه قطعه کنند اگر دست از یاری تان بر دارم».(۲) امام نیز در برابر این همه بصیرت و صفا و خلوص چنین فرمود: «همانا اصحابی والاتر و برتر از اصحاب خود نمی شناسم و خاندانی نیکوکارتر و بهتر از خاندانم سراغ ندارم. خدا به همه شما جزای خیر دهد».(۳)

عاشورای حسین به ما می آموزد که در همه صحنه های زندگی، پیروی ها و حمایت ها و دوستی ها و دشمنی هایمان بر اساس شناخت عمیق و با بصیرت و آگاهی کامل عمل کنیم و با یقین و اطمینان به درستی کار و حقانیّت مسیر، در آن راه گام بگذاریم تا به سعادت حقیقی برسیم.

۱- ۳_ سحاب رحمت، عباس اسماعیلی، قم، انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲- ۴_ عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۱۶.

۳- ۵_ سحاب رحمت، ج ۲، ص ۲۳۷.

ایثار

ایثار

برادران عباس وارد عرصه پیکار شدنـد و دلیرانه به نبرد پرداختنـد تا یکایک در برابر دیدگان عباس به شـهادت رسـیدند. حال دیگر کسـی نمانـده و سـردار شـهیدان تنها و بی لشـکر شده بود. از این رو، عباس به حضور برادر عزیزش حسـین شـتافت تا به میـدان رود و در راه مکتبش جان فشانی کنـد. وی خـدمت حسـین عرضه داشت: «سـینه ام تنگ شده! از زندگی سـیر شده ام! اجازه بدهید بروم و جانم را فدا کنم».

امـام، عبـاس را نگریست و عشق به خـدا، دین مـداری، شـهادت طلبی و ایثـارگری را در سراسـر وجودش دیـد. پس اشک در چشـمان حسـین حلقه زد و عباس را در آغوش گرفت. آن گاه فرمود: «اکنون که قصـد میـدان داری، برای این طفلان انـدکی آب بیاور که فریاد العطش شان از خیمه ها بلند است».

سقـای تشـنه کامان برای اطاعت فرمان مولایش، مشک را برداشت و راهی گردیـد. آن شـیر بیشه شـجاعت چون به صف های متراکم سربازان نگهبان فرات رسید، بی اعتنا وارد شط فرات شد و مشک را پر از آب کرد. سپس با کف دست، آبی برداشت تـا بنوشـد و انـدکی از تشـنگی اش بکاهـد. آب را بالا آورد و به دهانش نزدیک کرد. ناگهان تشـنگی برادرش و ناله العطش کودکـان حسـین به ذهنش خطور کرد. پس آب زلالـل فرات را رها کرد و با تشـنگی از شط فرات بیرون آمـد و به سوی خیمه های حسین حرکت کرد.

این اوج مساوات و ایثار بود که عباس در روز عاشورا، به نمایش

گذاشت. این رفتار علمدار والا مقام سپاه حسین در حساس ترین صحنه کربلا به ما می آموزد که در سراسر زندگی مان، این فرهنگ را فراموش نکنیم و همیشه همدردی و همراهی با هم نوعان را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم.

سقّای تشنه کامان به جنگ پرداخت؛ با دستی شمشیر می زد و با دستی دیگر از مشک محافظت می کرد. دشمن که از روبه رو شدن با او هراس و وحشت داشت، او را از پشت نخل ها آماج تیر و نیزه و شمشیر قرار داد و از پس و پیش و راست و چپ، بدو حمله کردند. عباس می جنگید و دفاع می کرد تا مشک را سالم به خیمه گاه برساند. دشمن، دست راست و چپ او را قطع کرد و مشک را آماج بارانی از تیر قرار داد. آب مشک بر زمین ریخت. ظالمی دیگر، عمودی آهنین بر فرق مبارکش زد که عباس از اسب به روی زمین افتاد و در همین حال، حسین را فرا خواند. امام خود را به بالین عباس رسانید و با اشک روان برادر را بدرقه کرد و عباس به ابدیّت پیوست.(۱)

آفرین بر عباس و مواسات او، آفرین بر عباس و ایثار او، آفرین بر عباس و وفاداری او، آفرین بر عباس و ادب او ....

۱- ۱_ سحاب رحمت، ج ۲.

دعوت از یاران

دعوت از یاران

زمانی که امام حسین علیه السلام به کربلا رسید، نامه ای به حبیب بن مظاهر نوشت و در آن افزود: «... یا حبیب! تو از نزدیکی من به رسول خدا آگاهی و بهتر و بیشتر از دیگران، ما را می شناسی. از سوی دیگر، تو درد آشنا و غیرت مندی. پس یاری خود را از ما دریغ نکن. جدّم رسول خدا در قیامت قدردان تو خواهدبود...».

چون نامه امام به دست حبیب رسید، از ترس مأموران عبیداللّه بن زیاد، خود را به مریضی زد و در میان افراد قبیله اش چنین وانمود کرد که دیگر پیر شده است. حبیب این گونه سخن می گفت تا تصمیم درونی او فاش نشود واز خطر عبیداللّه در امان بماند.

روزی همسر حبیب به او گفت: «مرد! پاسخ پیامبر را چه خواهی داد؟ اینک، حسین تو را برای یاری می طلبد، بهانه می آوری؟» سپس اشک هایش جاری شد و روسری خود را از سر برداشت و گفت: «اگر چنین است، مثل زنان در خانه بنشین و خانه داری کن». آن گاه آهی از دل آتشین خود برکشید و گفت: یا اباعبداللّه! ای کاش مرد بودم و اجازه جهاد داشتم و به یاری تو می شتافتم».

حبیب چون این احساس پاک را از زنش دید، گفت: «نگران مباش. من به سوی حسین خواهم رفت و این محاسن سفیدم را با خون خود رنگین خواهم کرد. این سخنان نیز که در میان خویشانم شایع کرده ام، برای در امان

ماندن از خطر جاسوسان عبیداللّه بن زیاد بود».

باری، حبیب شبانه از کوفه خارج شد و همراه غلام خویش به کربلا رفت. وی در روز عاشوا، در رکاب مولایش حسین، عاشقانه به مقام والای شهادت نایل گشت.(۱)

نفی نژادپرستی

نفی نژادپرستی

جون، غلام سیاه ابوذرغفاری بود که پس از مرگ ابوذر، سعادت خدمت گزاری امام مجتبی علیه السلام را یافت و پس از شهادت آن حضرت، خدمت کاری امام حسین علیه السلام را برگزید و همراه ایشان راهی کربلا شد. چون روز عاشورا فرا رسید، جون به حضور پیشوای خویش شرفیاب شد و برای جنگ با دشمن، اجازه خواست. حسین چون نگاهش به جون افتاد، فرمود: «ای جون! نزد ما بودی که بهتر زندگی کنی. اکنون خود را گرفتار مکن. تو آزادی، به هرکجا که می خواهی، برو».

رادمرد سیاه در حالی که قطره های اشک بر صورتش جاری بود، روی پاهای حسین افتاد، آن را بوسید و گفت: «ای پسر رسول خدا! وقت آسایش و امنیت در کنار شما بودم و از الطاف شما برخوردار. حال که در تنگی و سختی افتاده اید، دست از شما بردارم؟ هرگز چنین نخواهم کرد». او هم چنان اصرار می کرد و می گفت:«ای پسر پیغمبر! رنگ من سیاه است، بوی

۱- سیمای امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

خوشی نـدارم و از خانـدان شـریفی نیسـتم. کرم کن و بر من منّت گـذار و بهشت را به من ارزانی بـدار تا رنگم سپید گردد و خوش بو شوم و شـرافت یـابم. به خـدا سوگنـد! از شـما جـدا نخواهم شـد تا خون سـیاه خود را با خون های پاک شـما آمیخته سازم». هنگامی که امام به جون، اجازه نبرد داد، وی رهسـپار کوی شهادت گردید و به جنگ پرداخت تا به مقام رفیع شهادت نایل شد. پس از شـهادت جون، حسین را دیدند که سر جون را در دامن خویش گرفته است و می فرماید: «الهی! جون را سپید و خوش بو گردان و با خوبان محشورش بدار و میان او و آل محمّد، جدایی مینداز».(۱)

در مکتب حسـین که همـان مکتب شـهادت است، گونـاگونی نژاد و ملیّت راه نـدارد، بلکه آن چه در بزم شـهادت جای دارد، ماهیت و اصالت انسانی است که بالاتر از نژاد و قومیت قرار دارد. شهادت، درآمدن به رنگ عشق و فداکاری در راه خدا و از خواسـته خود چشم پوشیدن است. بزم عشقی که امام حسین علیه السلام گسترده بود همه گونه شهید داشت؛ چون میان سیاه و سفیـد، عرب و عجم، پـارس و ترک، تفـاوت و دوگانگی نبود از دیگر یاران امام امام حسـین علیه السـلام که به مقام شـهادت نایل آمد، فردی به نام اَسلَم است. اسلَم از ترکان بود و در خدمت حسین قرار داشت. وی نسبت به مولایش آن قدر وفادار بود که هرگز از وی جـدا نشـد و در کربلاـ نیز در کنـار مولا و مقتـدایش مانـد. چون روز عاشورا فرا رسـید، اسـلم هم ماننـد دیگر اصحاب، اذن نبرد با دشمن گرفت و پیکار کرد و پس از مبارزه بر زمین افتاد. در حالی که رمقی

۱- پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۳۵۴.

در تن او باقی نمانده بود و آخرین نفس هایش را می کشید، مولایش حسین را دید که سرش را در آغوش گرفته و صورت بر صورتش نهاده است. لبخند زیبایی بر لب های اسلم نقش بست و گفت: «کیست [اکنون] مانند من که پسر پیغمبر، گونه اش را به گونه او گذارد، سپس جان دهد.» در این لحظه، جان به جان آفرین تسلیم کرد و روحش به سوی بهشت برین پر کشید.(۱)

عاشق پروری

عاشق پروری

جُناده انصاری به همراه همسر و تنها پسرش عمرو در کربلا، حضور داشت. او در نخستین حمله سپاه یزید به شهادت رسید و در گروه نخستین شهیدان قرار گرفت که اینان پیش قراولان سپاه حسین در بهشت بودند. عمرو پسر جُناده، جوانی نوخاسته بود که یازده سال بیشتر نداشت. پس از شهادت پدر، مادرش به او گفت: «فرزندم! برخیز و به دنبال پدر برو.» فرزند اطاعت کرد و شمشیری به دست گرفت. سپس خدمت امام حسین علیه السلام رفت تا اجازه نبرد بگیرد. ولی امام به او اجازه نداد. عمرو اصرار کرد و امام فرمود: «تو جوانی و پدرت کشته شده است. تو نباید کشته شوی، شاید مادرت راضی نباشد». امام با این کار، به مراعات حال مادرش می اندیشید.

۱- پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۳۵۴.

عمرو گفت «مادرم دستور داده است به میدان بروم و خودش لباس رزم بر تنم کرده است.» اصرار او نتیجه داد و عمرو به سوی میدان جنگ رفت و به شهادت رسید. یزیدیان، سر او را از تن جدا کردند و به سوی سپاه امام انداختند. مادرش که در کنار میدان حضور داشت، به سوی سر دوید، آن را برداشت و بوسید و خطاب به آن چنین گفت: «چه نیکو جهاد کردی پسرم! ای شادی قلبم، ای نور چشمم!» سپس سر را به سوی سپاه یزید انداخت و گفت: «هدیه ای را که در راه خدا داده ام، پس نمی گیرم». زن فداکار دیگر ارمغانی نداشت که تقدیم حسین کند، شوهر را تقدیم کرده بود و سر پسر عزیزش نیز جلو چشمش قرار داشت. پس تصمیم گرفت خودرا نیز فدا سازد. از این رو، ستون خیمه اش را از جا برکند و روانه میدان شهادت گردید. حسین که او را می نگریست، فرمان بازگشت داد. آن زن اطاعت کرد و به جانب خیمه ها بازگشت.(۱)

عشق به رهبر

عشق به رهبر

در نیمه های شب عاشورا، امام حسین علیه السلام از خیمه ها بیرون آمد و در اطراف خیمه ها گشتی زد تا پستی و بلندی های میدان جنگ را بررسی کند. در این هنگام، نافع بن هلال ـ از یاران آن حضرت ـ که متوجه شد امام به تنهایی در اطراف خیمه ها می گردد، برای پاسداری از جان آن حضرت، به

۱- تنقیح المقال، علامه مامقانی، نجف، چاپ مرتضویه، ۱۳۵۲ ق، ج ۲، ص ۳۲۷.

دنبال ایشان راه افتاد. حضرت متوجه او شد و از وی پرسید: «ای نافع! چرا بیرون آمده ای؟» نافع گفت: «چون دیدم به تنهایی گشت می زنید، نگران شدم و ترسیدم که از جانب دشمن آسیبی به شما برسد». امام فرمود: «نگران مباش، بیرون آمدن و گشت زدن من برای این بود که تپه ها و گودال های اطراف را بررسی کنم تا مبادا دشمن از آن ها برای دفع حمله های ما استفاده کند و از پشت، به خیمه ها حمله ور گردد».

امام در حالی که دست نافع را در دستش گرفته بود، فرمود: «امشب همان شب موعود است و این وعده ای است که هرگز در آن خلافی نیست.» سپس رشته کوه هایی را که در پرتو مهتاب از دور دیده می شد، به نافع نشان داد و فرمود: «ای نافع! آیا میل نداری از میان این کوه ها بگذری و از این تاریکی شب استفاده کنی و خودت را از ورطه مرگ، نجات دهی؟» با شنیدن این جمله، نافع خودش را روی پاهای آن حضرت انداخت و گفت: «مادرم به عزایم بنشیند، من این شمشیر و اسبم را به هزار درهم خریده ام. سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منّت گذاشته است، میان من و تو جدایی نخواهد افتاد تا هنگامی که این شمشیرم کند شود و اسبم خسته گردد و خونم را در راه تونثار کنم و جانم از بدن خارج شود».(۱)

شگفت از این یاران که چگونه شیفته جانبازی در راه امام حسین علیه السلام شده اند و در اندیشه پشتیبانی از پیشوای خویش هستند.

۱- قصه کربلا، ج ۱، ص ۲۵۴.

دعا به سالمند مجاهد

دعا به سالمند مجاهد

انس بن حارث کاهلی، پیرمردی بود که در جنگ بدر و حنین شرکت کرده بود و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به شمار می رفت. وی در روز عاشورا آماده جان فشانی در راه امام حسین علیه السلام شده بود. از این رو، به محضر امام رفت و از وی اجازه نبرد خواست. حضرت به او اجازه داد. این پیر مرد روشن ضمیر با شور و شعف تمام، عمامه اش را از سر باز کرد و به کمرش بست.

وقتی حسین، انس را در چنین حالتی دید، منقلب شد و اشک از دیدگان مبارکش بر گونه های زیبایش سرازیر گردید. سپس دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! جهاد و تلاشش را پاداش بزرگ ببخش.» پیرمرد در میدان جنگ، رزمی جسورانه و نبردی پرشور از خود نشان داد و پس از کشتن عده ای از سپاه دشمن، از پای درآمد و به مقام شهادت نایل آمد و به ملکوت اعلی پیوست.(۱)

غیرت دینی

غیرت دینی

امام حسین علیه السلام در نخستین خطبه خود در کربلا، مردمان را مخاطب قرار داد و با فرا خواندن آنان به نشان دادن غیرت دینی فرمود: «آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل دوری نمی شود؟ در این صورت،

۱- انصار الحسین علیه السلام، مهدی شمس الدین، تهران، انتشارات دراسه بعثت، ۱۴۰۷ ق، ص ۶۰.

شایسته است که مؤمن لقای پروردگارش را بخواهد و در چنین شرایطی، من مرگ را جز خوشبختی نمی دانم و زندگی با ستم کاران را جز بدبختی و ذلّت نمی بینم».(۱)

وجود مبارک حضرت عباس علیه السلام در مکتب امام حسین علیه السلام، زیباترین جلوه غیرت دینی است. آن والا علمدار سپاه امام که هنگام قطع شدن دست راستش، شمشیر به دست چپ گرفت، چنین فرمود: «به خدا سوگند! اگر دست راست مرا ببرید، هرگز از حمایت دینم دست برنمی دارم و از پیشوای راستین خود که فرزند پیامبر پاک امین است، دست نمی کشم».(۲)

این نمونه زیبایی از غیرت دینی است که در نگاهبانی دین از آفت ها و کوشش برای حفظ و ترویج آن، درخشندگی خاصّی دارد.

شهادت طلبی

شهادت طلبی

در میانه راهِ کربلا، دیدگان امام حسین علیه السلام به خواب کوتاهی رفت. چون برخاست، فرمود: «از خداییم و به سوی خداوند برمی گردیم و حمد وستایش مخصوص پروردگار جهان است.» فرزندش علی اکبر که دنبال پدر می رفت، با عجله پرسید: «پدر جان! این استرجاع و حمد خدا برای چه بود؟» امام نگاهش را به نگاه علی دوخت و فرمود: «لحظه ای خواب مرا در ربود، سواری را دیدم که می گفت: این مردم می دوند و مرگ از پی ایشان

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۴.

۲- بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۰۴.

دوان است. پس دریافتم که جانمان را به شهادت رحیل می دهد.» دوباره علی لب به سخن گشود و گفت: «مگر ما بر حق نیستیم؟» حسین پاسخ داد: «آری، پسرم! سوگند به آن که جانمان در دست او و بازگشتمان به سوی اوست، ما بر حق هستیم.» علی دوباره پرسید: «پس چه باک از مرگ، وقتی که ما بر حق باشیم؟» از این کلام با صلابت و زیبای پسر، لبخندی شیرین بر لب های پدر نقش بست و فرمود: «خداوند، بهترین پاداش یک پدر به فرزند را به تو عنایت کند، ای روشنایی چشم من!»(۱)

این فرهنگ شهادت است که از جانب کسی که در دامن حسین پرورش یافته است، برای تمام انسان ها بیان می شود. چون انسان بر حق باشد و از حقیقت دفاع کند، او را ترسی نیست که در این مسیر، جانش را فدا کند و به شهادت برسد؛ زیرا فدا کردن جان در راه حق، رسیدن به زندگی جاودانه است.

تربیت دینی یادگار برادر

تربیت دینی یادگار برادر

شب عاشورا پس از آن که امام، وفاداری اصحاب خویش را دید، خطبه ای خواند و همه افراد را به شهادت بشارت داد. قاسم جوان که سخنان عمو و نوید شهادت را شنید، به فکر فرو رفت که آیا او هم در شمار شهیدان فردا خواهد بود؟ این پرسش هم چنان در ذهنش تکرار می شد و

۱- علی الاکبر، عبدالرزاق المقرم، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق، ص ۹۴.

چون عقـده ای بزرگ، راه گلویش را بسته بود. دیگر سـخنان حسـین تمام شـده بود که ناگهان قاسم از جا برخاست و گفت: «عموجـان! آیـا من هم فردا کشـته می شـوم و سـعادت والاـی شـهادت نصـیب من می گردد؟» امـام لبخنـدی زد و فرمـود: «ای فرزنـدم! مرگ در نظر تـو چگـونه است؟» قـاسم بـا اسـتواری و صـلابت تمـام گفت: «مرگ نزد من از عسـل شـیرین تر است.» حضـرت فرمود: «پس ای فرزندم بدان که تو نیز شهید خواهی شد» قاسم هنگامی این سخن را می گوید که هنوز پانزده بهار از عمرش نگذشـته بود. باری، این مکتب حسـین است که این چنین به انسان ها درس شـهادت می آموزد. حسین تنها عموی وی نبود، بلکه پـدر و آموزگـار او نیز به شـمار می رفت. آری جـان قاسم، از حقیقت سـیراب گشـته بود که شـهادت در مـذاق او، شیرین تر از عسـل می نمود. به همین دلیـل، این چنین زیبـا از شـهادت و جان فشانی در راه حق اسـتقبال کرد و به تمام جوانان پیرو مکتب حسین، درس شهادت آموخت.

پیشوای شهیدان

پیشوای شهیدان

وقتی امـام حسـین علیه السـلام در میـانه راه و در یکی از منزل گـاه هـا بـا لشـکر حرّ برخورد کرد، لشـکریان حر از حرکت آن حضـرت به سوی کوفه جلوگیری کردنـد. حرّ پیش آمـد و به عنوان هشدار به حضـرت گفت: «من به شـما هشدار می دهم که اگر دست به شمشـیر بریـد و جنگی را آغاز کنید، صد در صد کشـته خواهید شد». این جمله، حسـین را برافروخت. از این رو، حضرت

گفت: «آیا مرا از مرگ می ترسانید؟ مگر جز کشتن من، کاری از شما ساخته است. بدانید که من به سوی مرگ خواهم رفت؛ زیرا مرگ برای جوان مرد، عیب و ننگ نیست، در صورتی که هدفش، حق و معتقد به اسلام باشد و بخواهد با ایشان از مَردان نیک، حمایت کند و با خیانتکاران، مخالفت ورزد و از دشمن خدا دوری گزیند. پس اگر من در این راه، کشته شوم و شهید گردم، پشیمانی ندارم و اگر زنده بمانم، مورد سرزنش نخواهم بود».(۱)

دعوت از مجاهدان

دعوت از مجاهدان

سال شصت هجری بود که زُهیر بن قین به همراه چند تن از کسان خود، مناسک حج را به جا آورد. کاروان کوچکی که زُهیر، کاروان سالار آن بود، از خانه خدا به سوی خانه خویش بازمی گشت. زهیر نیز چنین می پنداشت که به سوی خانه اش باز می گردد، ولی باید گفت که سرنوشت چنین نبود. زهیر از خانه خدا به سوی خدا می رفت، در حالی که خود، آگاه نبود. زهیر که پیشینه دوستی با حسین را نداشت، برای هم منزل شدن با کاروان بزرگ امام حسین علیه السلام رغبتی نشان نمی داد. اگر کاروان حسین، در منزلی فرود می آمد، کاروان زهیر از آن جا می گذشت و به منزل بالاتری می رفت. به طور کلی، او با تمام قدرت می کوشید تا با امام حسین علیه السلام روبه رو نشود و چهره به چهره نگردد. البته این موقعیت اجتماعی زهیر بود که چنین ایجاب

۱- قصه کربلا، ص ۱۹۵.

می کرد؛ زیرا او از هواداران عثمان بود و از یاران دستگاه حاکم به شمار می رفت. با این حال، وی حسین را به خوبی می شناخت و برای خاندان علی، احترام ویژه ای قایل بود. بیابان خشک و گرم عربستان با منزل گاه های دور و درازش، گاه کاروانیان را مجبور می کرد در منزلی که رغبتی ندارند، فرود آیند و این بود که کاروان کوچک زهیر نیز مجبور شد در محلی فرود آید که کاروان حسینی فرود آمده بود.

آری، این جا سرزمین و منزل گاهی است که از عثمانی، علوی آفرید و از یزیدی، حسینی ساخت. چه منزل گاه خوبی که روح انسان ها را حیات بخشید و زنگار دل ها را از بین بُرد و آن ها را سفید و نورانی کرد. به راستی چه موقعیت ها و مکان های شایسته ای در مسیر زندگی انسان قرار می گیرد که چنین گران قدر و پر ارزشند. خیمه های زهیریان درجایی زده شد که سراپرده های حسینیان در کنار آن بود. امام حسین علیه السلام، زهیر را خوب می شناخت و می دانست که او فردی جوان مرد و سرشناس و تواناست. پس حیف است که او با همه این شایستگی ها از جمع انسان های وارسته دور بماند ودرکنار افرادی چون بنی امیه قرار گیرد. باری، سزاوار نیست که گوهری گران بها در ویرانه ها و ظلمت کده ها جای گیرد؛ در حالی که می تواند در کمال زیبایی بدرخشد.

زهیر در خیمه اش نشسته بود و با بستگانش سرگرم غذا خوردن بودند که ناگهان فرستاده و پیک حسین پدیدار شد، سلام کرد و گفت: «زهیر! ابوعبداللّه حسین بن علی تو را می خواهد». اکنون زهیر از آن چه می ترسید، با آن روبه رو شده بود و از شدت وحشت نمی توانست سخنی بر زبان

بیاورد. وی سخت متحیّر ماند؛ زیرا چنین وضعی را پیش بینی نکرده بود.

زهیر چه کندآیا به سوی حسین رود و مسیر نورانی او را برگزیند و به همه یزیدیان و ظلمت ها و بدی ها پشت کند یا پیام حیات بخش حسین را نادیده بگیرد و از فرمان او سرپیچی کند و هم چنان بی تفاوت باشد؟ سکوتی عمیق، حاضران را فرا گرفت و غذا خوردن فراموش شد. قاصد حسین هم چنان ایستاده و بی پاسخ مانده بود. دقیقه ای چند، این گونه گذشت و زهیر از تصمیم گرفتن باز ماند.

باید نوری باشد تا زهیر را از تاریکی تحیّر و دودلی نجات بخشد و تصمیم نهایی را بگیرد. حساس ترین ساعت های عمر زهیر در حال رقم خوردن است. در آن ساعتی که زهیر بر سر دوراهی مرگ و حیات، نور و ظلمت و بهشت و دوزخ قرار گرفته بود، ناگهان صدای بانویی، سکوت را شکست و قدرت تصمیم گرفتن را به زهیر باز گرداند و این بانو جز همسر زهیر کسی نبود.

او گفت: «زهیر! پسر رسول خدا تورا می خواهد و تو نمی روی؟! سبحان اللّه ... برو و ببین که چه می گوید و سخنش را بشنو و بازگو». زهیر از جا برخاست و به سوی حسین روان شد. او پس از مدتی برگشت، در حالی که لبخندی بر لبانش نقش بسته، غم از چهره اش زدوده و گونه هایش شاداب گردیده بود.

دیگر ظلمت رفته و نور باز آمده بود؛ زیرا در کنار چشمه حیات، آب بقا نوشیده و اکنون باز گشته بود تا برای همیشه زندگی جاودان به دست آورد. آری، زهیر از این نسیم رحمت استفاده کرد و خود را در مسیر آن

قرار داد. آفرین بر زهیر که در این موقعیّت حساس، بهترین و زیباترین گزینه را برگزید و از همه یزیدیان روی گرداند. گفت: «خیمه مرا بردارید و کنار خیمه حسین برپا کنید». سپس یاران خویش را مخاطب قرار داد و گفت: «هرکس از من پیروی می کند، با من خواهد بود وگرنه ساعت وداع رسیده است». بدین صورت، زهیر خدمت حسین شرفیاب شد و در روز عاشوا، عاشقانه در رکاب حضرتش، راهی کوی شهادت گردید.(۱)

بازداشتن زنان از جهاد

بازداشتن زنان از جهاد

عبدالله کلبی در کوفه دید که سرزمین نُخیله، لشکرگاه یزیدیان شده و حکومت، مردم را در آن جا گرد آورده است و برای کشتن پسر پیامبر و یارانش می فرستد. کلبی با خود گفت: «من در جهاد با کافران کوشا بودم و اکنون پاداش جهاد با یزیدیان، از پاداش جهاد با کافران کمتر نخواهد بود». او تصمیم خود را گرفت و نزد همسرش، امّ وهب رفت و وضع را برای او بازگفت. امّ وهب شوهرش را تحسین کرد و گفت: «درست می اندیشی و به حقیقت رسیده ای. خدا تورا راهنمایی کرده است که این چنین به حقیقت رسیده ای. به یاری حسین بشتاب و مرا نیز با خود ببر».

شبانگاه، زن و شوهر از کوفه خارج شدند. شب ها راه می رفتند و روزها خود را پنهان می کردند تا این که در کربلا به محضر حسین شرفیاب شدند.

۱- پیشوای شهیدان، ج ۳، ص ۳۲۶.

بامدادان روز شـهادت، پس از آن که تیرباران سپاه یزید پایان یافت و عده ای از یاران حسـین به شهادت رسیدند، سالم؛ غلام امیر کوفه و یسـار؛ غلام پـدرش به میـدان آمدنـد و مبارز طلبیدنـد. حبیب و بریر، دو سـرباز پیر امام، برای نبرد با آن دو، آماده شدند، ولی امام حسین علیه السلام اجازه نداد.

کلبی از جای برخاست و اجازه نبرد خواست. امام حسـین علیه السـلام به سراپای کلبی و اندام مردانه اش نگاهی کرد. مردی را دید رشید و گندم گون، با قامتی رسا و ساعدی نیرومند و شانه هایی پهن. امام به وی اجازه داد. کلبی به میدان رفت ودر برابر آن دو قرار گرفت. آنان پرسـیدند: «تو کیستی؟» کلبی نسـبش را گفت. گفتند: «ما تورا نمی شناسیم. بگو زهیر یا حبیب یا بریر برای جنگ با ما بیاینـد!» کلبی گفت: «شـما نمی خواهیـد با مرد عادی بجنگیـد؟! با کسـی می خواهیـد بجنگید که بهتر و برتر باشـد!» آن گـاه به یسـار که پیش روی سالم قرار داشت، حمله کرد و او را کشت. در آن حال، سالم از پشت سـر به وی حمله کرد. یـاران حسـین که نـاظر این جنگ بودنـد، فریاد زدنـد: «سالم را دریاب!!» کلبی توجهی به سالم نکرد و کار یسار را پایان داد، ولی وقتی سالم، شمشـیر خود را بر سـر او فرود آورد، کلبی دست چپش را سپر سر خود کرد. در این هنگام، شمشیر سالم فرود آمـد و انگشت هـای کلبی، آن رادمرد دلاـور را جـدا کرد. کلبی که از کار یسار، فراغت یافته بود، به سوی سالم رفت و وی را نیز کشت و به خیمه گاه بازگشت.

امّ وهب، همسـر باوفـای وی، سـتون خیمه را از جـای کنـد و به سـوی شـوهرش رفت و گفت: «پـدر و مـادرم فـدای تو بـاد. از پاکیزگان و خاندان

محمد، دفاع کن». سپس خواست با سلاح چوبین خود به میدان رود و جهاد کند و کشته شود. کلبی همسرش را از این کار بازداشت و او را نزد بانوان حرم بازگرداند، ولی زن، دامان شوهرش را گرفته بود و بر جنگیدن اصرار می کرد.

کشمکشی میان زن فداکار و شوهر مجروح و خون آلود درگرفت و کلبی نتوانست همسرش را که قلبش از عشق به شهادت آکنده شده و به این امید به کربلا آمده بود، به خیمه ها بازگرداند. امام شاهد این صحنه ها بود، پیش آمد وبه کمک کلبی شتافت و به امّ وهب فرمود: «که پیش زن ها برو و با آنان باش. کشتن و کشته شدن برای زنان نیست». ام وهب نیز اطاعت کرد و به خیمه ها برگشت.

کلبی دوباره به میدان نبرد رفت و دلیرانه به مبارزه پرداخت تا به شهادت رسید. هنگامی که همسرش از شهادت وی آگاه شد، از خیمه ها بیرون دوید و خود را بر سر کشته شوهر رسانید و بر بالین شوهر نشست. خاک و خون را از چهره شوهر می زدود و می گفت: «بهشت بر تو گوارا باد. از آن خدایی که بهشت را نصیب تو کرد، می خواهم که مرا نیز با تو همراه سازد تا از تو جدا نشوم.» دعایش به اجابت رسید؛ در حالی که وی بر کشته شوهر می گریست، شمر به غلامش، رستم گفت: «سر این زن را با گرز بکوب!!» رستم، گرز خود را بر سر زن فرودآ ورد و او را کشت(۱) و بدین صورت ام وهب نیز شهید شد، ولی به فرمان امام حسین علیه السلام جهاد نکرد و سلاحی

۱- پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۳۴۸.

نداشت.

حسین فرمود: «جهاد سرخ برای زن نیست... . جهاد زن، انسان سازی است. وی باید مجاهدپرور باشد. جهاد زن شوهرداری و مادری است. شوهرداری برای زن مانند جهاد سرخ برای مرد است و هر دو فداکاری است».(۱)

زمزمه های هدایت گر

زمزمه های هدایت گر

در شب عاشورا، هنگامی که گروهی از سپاهیان عمرسعد بر خیمه های امام امام حسین علیه السلام گذر کردند و زمزمه های دل نواز آنان و آهنگ قرآن اصحاب حسین را شنیدند، عنان از کف دادند و ساعتی بدان ناله ها و زمزمه های دل پذیر گوش دادند. ناله سوزنده اثر کرد و شمع شهادت، دل های سیاه و تاریک آنان را به یکباره روشن ساخت و در لحظه ای به یاد ماندنی تصمیم گرفتند از سپاه یزید دست بکشند و به جمع سپاه حسین درآیند. چون بامداد روز عاشورا رسید، همان مردان نیز سعادت والای شهادت یافتند.(۲)

چه نیکوست که انسان، عشق حسینی را با سیره و اخلاقش درآمیزد، حسینی وار و چون پروانگان ملکوتی، جهان هستی را بدرود گوید. این گونه بادا!

۱- پیشوای شهیدان، ج ۳، ص ۱۹۳.

۲- پیشوای شهیدان، ج ۳، ص ۱۹۳.

کتاب نامه

کتاب نامه

۱ ـ ابن طاووس، علی بن موسی؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، قم، انتشارات انوار الهدی، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ ق.

۲ ـ اربلی، عیسی بن ابی الفتح؛ کشف الغمه فی معرضه آل ائمه علیهم السلام، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۴.

۳ ـ اسماعیلی، عباس؛ سحاب رحمت، قم، انتشارات مسجد جمکران، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

۴ ـ اصفهانی، عمادالدین؛ تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، قم، انتشارات اسوه، چاپ اوّل، ۱۳۷۳.

۵ ـ امین، سیدمحسن؛ اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ اوّل، ۱۴۰۴ ق.

۶ ـ أبی مخنف، لوط بن یحیی؛ وقعه الطف، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.

۷ ـ بابازاده، علی اکبر؛ سیمای امام حسین علیه السلام، قم، انتشارات دانش و ادب، چاپ اوّل، ۱۳۸۰.

۸ ـ پژوهشکده باقرالعلوم؛ فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، علی مؤیدی، قم، انتشارات معروف، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

۹ ـ حایری، شیخ محمدمهدی؛ معالی السبطین، بیروت، مؤسسه النعمان، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ ق.

۱۰ _ حایری یزدی، محمدحسن؛ داستان هایی از زندگانی امامان شیعه، مشهد، انتشارات آستان قدس، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۱۱ _ شریعت زاده خراسانی، محمود؛ در سایه اولیاء خدا، قم، انتشارات دارالصادقین، چاپ اوّل، ۱۳۷۸.

۱۲ _ شمس الدین، مهدی؛ انصار الحسین علیه السلام، تهران، مؤسسه بعثت، چاپ اوّل، ۱۴۰۷ ق.

۱۳ _ شوشتری، شیخ جعفر؛ الخصائص الحسینیه، قم، انتشارات دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

۱۴ _ صافی گلپایگانی، لطف اللّه؛ پرتوی از عظمت حسین علیه السلام، قم، انتشارات حضرت معصومه، چاپ اوّل، ۱۳۷۹.

۱۵ _ صحفی، سید محمد؛ زندگانی امام حسین علیه السلام، قم، انتشارات اهل بیت، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

۱۶ _ صدر، سیدرضا؛ پیشوای شهیدان، قم، انتشارات سازمان تبلیغات، چاپ سوم، ۱۳۷۹.

۱۷ _ صفایی حایری، عباس؛ تاریخ سیدالشهدا علیه السلام، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اوّل، ۱۳۷۹.

۱۸ _ طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری، قاهره، انتشارات دارالمعارف، چاپ چهارم، ۱۹۷۹ م.

۱۹ _ علامه مامقانی؛ تنقیح المقال، نجف، انتشارات مرتضویه، چاپ اوّل، ۱۳۵۲ ق.

۲۰ _ غفاری، محسن؛ سیره امام حسین علیه السلام، تهران، انتشارات آزادی، چاپ

دوم، ۱۳۷۴.

۲۱ ــ قمی، شیخ عباس؛ منتهی الآمال، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴.

۲۲ ــ کمره ای، خلیل؛ عنصر شجاعت، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ ق.

۲۳ ــ مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

۲۴ ــ ـــــــــــــــــــــــــــــــ؛ تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، قم، انتشارات سرور، چاپ سوّم، ۱۳۷۵.

۲۵ ــ محدثی، جواد؛ پیام های عاشورا، قم، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، چاپ اوّل، ۱۳۷۷.

۲۶ ــ ـــــــــــــــــــــــــــــــ؛ خون خدا، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ نهم، ۱۳۷۹.

۲۷ ــ مدرس بستان آبادی؛ محمدباقر، شخصیت حسین علیه السلام قبل از عاشورا، تهران، دارالکتاب اسلامیه، چاپ اوّل، ۱۳۸۰.

۲۸ ــ مقرّم، عبدالرّزاق؛ علی الاکبر، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ ق.

۲۹ ــ ـــــــــــــــــــــــــــــــ؛ مقتل الحسین علیه السلام، قم، مکتبه بصیری، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ ق.

۳۰ ــ نجمی، محمدصادق؛ سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ هشتم، ۱۳۷۸.

۳۱ _ نظری منفرد، علی؛ قصه کربلا، قم، انتشارات سرود، چاپ اوّل، ۱۳۷۵.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹